

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE905

مولوی محمد الہی ولد مولوی عبداللہ مولوی محمد الہی

اقتباسات و اشعار

حسبکم علیٰ سبیل القادریین الذین لا یزالون فی جمیع احوالہم
سنت الیہا واسالہم فی شئنا و عرفونک اوام اللہ فی شئنا مستی بہ



بعضی فضائل و کمالات کتاب جامع معقول و منقول حاوی فروع
اصول رب الفصحاء و البرکات سبیل مولوی محمد علی خان قاضی زادہ قصبہ جہلم

درمطبع حسینیا سنہ ۱۳۰۰



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

٩٩٠٥
 ٥١
 اللهم يا من خلق سبع سموات واضاء الشمس والقمر وفضل عليهما الشمس والقمر
 خاتم النبيين خير البشر لما شرح صدره وعلمه وحكمته ولورأى اليه يد سبيك
 كل من كان من الاسود والاحمر واقف بدعائه ان ينقش من الغروب شوقه لرب
 يرم القمر فاقين على روس الاشهاد واراها كل من صدق ومن انكر فجعل من صدقته
 من اصحاب الجنة وادخل من انكره في نار السقر وانظرت بطران اقوال
 الفلاسقة بامتناع اخرق والاليتام في الاجرام العلوية لكل من كان
 له البصيرة والبصر يا رب صل وسلم عليه وعلى آله الكرام واصحابه استجاء
 خلفاءه الرشدا بلاح استجود لاله السموات العلى خذك بسلام تجرؤ
 انفا وفروان است از بارگاه سرورى پناه سرا آذر ابرام كن بر تان نش كن بر ابرام

فرزانه والا شکوه و پیش گسترده مرد و جهان نیکنامی پزوه المتحلی
 بالفضائل المتحلی عن التزائل الفضائل اربع حکمت و شجاعت و عفت
 و عدالت موصوف و مجد شناسی و ستوده کرداری و خجسته گفتاری
 معروف موند الاسلام و امسین حامی دین متین در همه کاری سر و منت
 حضرت سید احمد سلین صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه اجمعین دقایق کشائی
 مرموزات علوم حقائق نامائے علوم مفین فہوم ملاذ الغریب امر لی الفضائل عالم
 یا عمل عظیم البیدیل باذل کنوز مفقود المثل لشکوه سزوری و خرد گستری شهره
 روزگار و بفرقه و الاتساع و دانش پروری آوازه اطراف و اقطار عالم
 معالی القاب یمن الدوله و وزیر المملک نواب محمد علی خان بجا در صولت
 سروری آرای ریاست دارالاسلام محمد آباد عرف نونک ادام الله تعالی
 اقباله و اجلاله و الی القدر و سوله اقباله اللهم آسن خلف الصدق و جانشین
 بالاستحقاق حضرت جنت آشیانی وزیر الدوله امیر المملک نواب محمد وزیر خان
 بہادر و نصرت ابن نواب سبط امیر الدوله امیر المملک نواب محمد امیر خان
 بہادر شمش خیرک اداخلہم الله فرادیس انجمنان و اعطائہما من لدنہ الصلوٰۃ
 از انجا کہ تمت و الا نہمت حضور فیض لشور بندگان محترم الی تمکیل امور
 و تہذیب بنظم علوم یقینی مصروف است و عنان توجہ باطن خرد موطن
 بسوئے امر خیر و حسنات خالیہ عن الترفع و الضموم و بجای تریصیف و تہذیب
 حضرت و پندہ و عطا معطوف بنا علیہ درین روزگار کہ سنین بحر قدسیرہ راستہ

بیکین از دو صد و نود و چهار کشیده است بگوشت خردن و نوشندگان مختتم الدین
 رسید که حتی را از دینی گرفتار آریان بر زبان است که بنجره الشقاق قمر که از
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اشکارا تر از خورشید در نصف النهار
 اهل صدق و سداد را دیده افروز و در هویدای و آشکارای غیرت تابانی
 روز راست بنوز بوقوع نرسیده موقت الظهور است بر وز بعث و نشر محمود
 اشراط الساعة مانند انظار افلاک و انتشار کواکب جز آن که از ساختن ایم
 انحرار معدود اند و آنچه در مصحف مجید و قرآن حمید وارد شده بقوله تعالی اقر انشا
 و انشق القمر اهل است الشوق به سینشق البشیدن به کلام تحریک فروخت
 و خلوص عقیدت که بحضرت عرش عزت سید الانام امام احمد سلیمان رحمة للعالمین
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم باستواری دارند عرق حیات ایمانی بجنبه بالقو
 نفوذ و در کات خود که از کتب تفاسیر معتبره و صحف احادیث صحیح و طر و عقاید
 اهل السنة و الجماعة و اطلال اس حکمت در گنج ان حافظ و مخزن مدر که
 بفرزونی و فرز اولی دارند بدامن سامع مله زمان بارگاه خود که بسعاد
 بخت باین نعمت محظی و بهره و رستند به نثار ریختند و افادات را
 سلسله بدرازی رساندند بنده پیچ نیز نامه نگار محمد نجف علی
 ابن مرحومی محمد عظیم الدین قاضی و محاسب قصبه جعفر خضر الله ابا و الوالدیهما
 چنین جوابه معالی و در ربانی بیک جا کرده در سخن این ساله میگذارد و شنیده
 خود را بروشی که لسنق عبارت مقتضی آن است می نگار و بفرق الله و نعم

این سلسله
 است که

این سلسله
 است که
 این سلسله
 است که

تا بشهرت و شوق التمر
 سال تمامی اش صریح العدد
 باد مبارک بهمه اهل دین
 آنکه چنین تذکره بزیام اوست
 نام بیاویش ازین پیشتر
 بهمت عالی اش چو آمد کفیل
 نیت صافی اش بکار صواب
 لطف مرانازش گفت رکود
 باد چپین سرور و نیر و ان شروه
 با همه اقبال نامه نواز
 فضل خدا باد بیاری گرش
 بنده بخت نام تجیر آن
 پیکر این نامه بخامه کشید
 شوق قمر لوزن سر روز آمده
 دیده کشا آمده دانش لواز
 عقل نخستین که سر سروران
 احمد مرسل که به عرش برین
 ساخته از بهر عو جوش خدا

مجزه حضرت شجر البشر
 ده صد و بیست و دو صد و چار و نود
 خاصه نوباد فروزان لقین
 سرور پاکیزه دل و نیکو دست
 کرد نگار قلم جملوه که
 دانشش اورا سخن راد لیل
 مقتنی اجر بیوم الحساب
 کلک مرا نخل ثریا رکود
 حامی اسلام نفروش کوه
 شوکت اسلام بجز دراز
 پیش نظر سنت پیمبر پیش
 کرده پدید هر چه که بودش نهان
 گوهر اسرار بنامه کشید
 غیرت صد نیر روز آمده
 کرد بکارم مددی کار ساز
 گوهر انازش پیمبران است
 یافت نشین چهره ان آمین
 پای معراج زلتمه سما

مضمون مقصود اینست که مفهومی از معانی این شمس مذکور به بیرون است
به بردارم سپس مفهوم امکانی در وقوعی یعنی هر چه از قوه بالفعل آمده باشد
و ممکن الوقوع یعنی هر چه لیاقت وقوع در ذات خود داشته
و هنوز از قوه بالفعل در نیامده بود و منحصراً شده بیان کنم و بعد این تمهید
مقصود خود یعنی معجزه شق القمر امکانی وقوعی بودن با ثبات رسانم
از بهر اثبات این مدعا و همیات گرویی که بدالست نارسا و فکر تا تمام
خود الشقاق قمر را از قبیل مقتضات می نپذیرند و حال آنکه از مقوله ممکن است
بدلائل الزامی و بر این عقلی نشان مندر کنم و بعد اثبات چنین امکان وقوع
آنرا اظهر من الشمس و این من الامس را نمایم بعد از آن ضرورات کسی
که این معجزه با هر بالفعلیت نیامده گمان برده غلط نظر الوقوع اش می نماید
بهوید از کشایم بنیاد علی بنیاد میگویم و بالله التوفیق و استثنای است که مفهوم
من حیث المفهوم بقطع نظر از خارج خالی از سبب بودگی واجب آن مفهوم
بود که عقل رسا و فهم درست هستی و وجود آنرا ناگزیری و ضروری دانند و
نیستی و عدم آن هرگز تجویز نکند مثال آن ذات حضرت باری تعالی شان که
موجود موجودات و خالق کائنات است زیرا که عقل سلیم بدین موجودات
هستی که در آن شکی و پنداری نیست بالفرض میداند که از بهر ایجاد این همه
نعمت هستی کشیدگان و بر فراز گاه ظهور رسیدگان صالغی و انا و موجودی
نونا ناگزیر است که طرف وجود را بر جانب عدم راجع و عدم را مروج کند

هستی را غالب نیستی را مغلوب آمد زیرا که بدو آن چیره دستی توانمند است که
 عبارت از موجودی قدیر است با وجود تساوی طرفین طرفی را
 بخودی خود غالب آمدن و طرف دیگر را مغلوب شدن تدریجی ابراهیم
 که خلاف برگزیده خداست پس بالضرورة وجود باری تعالی را ضروری و
 ناگزیری میسر اند و همین است واجب الوجود دوم متمتع الوجود یعنی بنوعی
 که عقل سلیم عدم آن را ضروری داند و وجود و پیدایش آن را محال تجویز کند
 مثال آن شریک حضرت باری تعالی شانه باین ایضاح که اگر از همه اشیاء
 عتلا شریکون سببیل فرض محال شرکی فرض کنند پس آن شریک اگر
 موجودات را هستی نکشد و لوجود درآورد درین صورت خود باری تعالی
 موجود کائنات و خالق موجودات نخواهد بود و حال آنکه اول تعالی را موجب جمیع
 کائنات فرض کرده اند پس این است خلف یعنی خلاف مفروض و اگر
 آن شریک بعضی موجودات را هستی درآورد نه بعض را برین تفهیم
 هم حضرت باری تعالی شانه موجب جمیع موجودات بنودل موجب بعض موجودات
 بود و حال آنکه اول تعالی را موجب جمیع و خالق همه فرض کرده ایم پس این هم
 خلف است یعنی خلاف مفروض که مخالف تجویز عقل سلیم است یا آنکه
 این شریک که معبود الفرض فرض محالی است چیزی را هم نیافریند و از
 موجودات یک موجود هم هستی نکشد درین صورت شریک نبود و حال
 شریک ایش فرض کردیم بنا بر علیه خلاف مفروض اول لازم آید همین است

این خلف یعنی
 خلاف تجویز عقل
 سلیم است یا آنکه
 این شریک که معبود
 الفرض فرض محالی
 است چیزی را هم
 نیافریند و از
 موجودات یک
 موجود هم
 هستی نکشد
 درین صورت
 شریک نبود
 و حال
 شریک ایش
 فرض کردیم
 بنا بر علیه
 خلاف مفروض
 اول لازم
 آید همین
 است

بوقت سیوم از مفهوم ممکن است یعنی مفهومی که عقل سلیم نه وجود آن را
 ضروری داند و نه عدم آن را ناگزیری اندیشد مثال آن وجود موجودات
 و هستی ممکنات که اگر موجودی از موجودات هرگز بهستی نیاید قباحتی از ا
 نی زاید و اگر بهستی پسند مخالف تجویز عقل سرپیویدای منکشا بدو
 ممکن هم بر دو قسم بود یکی آن که بفعل در آید و واقع شود آن است و
 دیگر آنکه اگر چه لیاقت وقوع در ذات خود داشته باشد اما هنوز بظهور
 و وقوع رسیده نبود زیرا که ممکن را بوقوع رسیدن ضروری نیست اما
 واقع شده و بظهور رسیده را امکان یعنی ممکن بودن ضروری است
 از بهر آنکه اگر ممکن نمی بود هرگز به پیدایش رسید و چنین ممکن بظهور
 نرسیده را قابل الوقوع نام گزاردند و هرگاه این تشبیه سعید گسترده
 گویم که الشقاق قمر بالاتفاق والاجتماع و انجست با عقل سلیم وقوع آن را
 ضروری و ظهور آن را ناگزیری داند و این خود همه بدیهی است بطول کلام
 و کشف حرام ضرورت ندارد و در این صورت بیرون از دوشق نبود
 بود آنچه آن که و میان و سنکران گمان بر ندیا ممکن بود آنچه آن که رست
 در یابان تابان شریعت غرام محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام با اعتراف
 دارند و تصدیق باستواری می آرند و اگر اسک از ازل اسلام و فری
 از ارباب ایمان بایهام فلاسفه یا انوائی مغوی و اضلال گمراهی باقضاء
 الشقاق قمر زبان کشاید از دایره اسلام بیرون افتد و از احاطه ایمان

بدوری و دوزخ بر آن که از گروه اسلام بر نسی که به تبعیت فلاسف و پیرو
 و راه زدن ابلیس خرق و التیام اجرام علویه یعنی کواکب افلاک را محتسب و اند
 و ناراست و همی در دل نگارند و در شش گمانی با ندیشه خود استوار
 اند همانا از تصدیق آیه اذ السماء انشقت و اذ الکواکب انثرت یعنی هرگاه
 آسمان دریده و شکافته گردد و دستارگان از هم بریزند و هم مصنون
 اذ انقش کورت و اذ النجوم انکدرت ترجمه هرگاه خورشید پجیده شود
 ستارگان تیره شوند و آیه و اذ النجوم طمست و اذ السماء فوجت پس
 وقتی که ستارگان بی نور شوند و آسمان رخنه دار گردد و علی بن القیاس از این
 دیگر که در آن حالات قیامت و نیست و نابود شدن اجرام فلکیه کور است
 او را سر باز زدن و از ایمان آوردن بچنین آیات باز گردیدن لازم است
 پس بالفرو را از رخه گروسی که در حق آنان آیه افتخار منون بعضی الکتاب
 تفرول بعض فما جاز من یفعل ذلک الاخری فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة
 میرد و نال الی شد العذاب ترجمه ایای ایمان می آرید پاره کتاب و لغز
 می و زید پاره دیگر پس نیست جز آنان مگر سوای در لیستین فرو دین
 جهان و در قیامت باز گردانیده خواهند شد بسوی سخت تر خدا
 غلط وارد شده است بر شمرده گردند و از دایره ایمان بیرون افتند
 از بجهر آنکه مومن و مسلم عبارت است از کسی که تصدیق کند بهر و مسرور
 ما جاز به البقی صلی الله علیه و سلم و اگر از ما جاز به البقی یکی هم با نکار و آرد و همانا

ایمانش بکسی با جاسبه البی نبود بلکه مومن بود بعضی و کافر و جاسد بود بعضی و نیز
 کس را بهمانا از دایره ایمان بیرون شمارند لیکن چنین منکرمانا کافر بود
 بکنایه خدا و رسول لغو و باطل منهاینا برین تقدیر ظاهرست که از ازل
 اسلام و ارباب ایمان کسی هم باقتناع شوق فقر زبان گشادون یار اندارد و
 این و هم باطل را در دل راه دادن نمی تواند و اگر در دل داشته باشد فحشاء الهی
 و بهو العیلم بذات الصدور و اگر در اسلام کلمه ازین نماند استند بر بطلان
 بارتداد در آمده کشته گردد حالا باقی ماندند منکرانی که از دایره اسلام خارج اند
 و یکیش دیگر باینچه یحیی و دلفزاری و فلاسف و ازان میان باخصوص
 است بسیاران فرقه مسیحی یعنی پادریان انگریزی که نا آگاهان و ساده دلا
 اسلامی را به بیان کردن اقتناع شوق فقر و نراست بودن این منجمه باهره
 که روشن تر از نور شید منیر و زست در بادیه ضلالت کشیدن و در تاریک جاه
 عذاب بپرازند اخن خواست دارند نباه علیه اولاد دفع انوا پیشوایان
 یحیی و دلفزاری و ابطال مقولات آنان دلیل الزامی از ترجمه توریت و ایل
 که به ترجمه مختلف از عربی و فارسی وارد و مترجم کرده و قباله طبع و کالبد چاکست
 بس نام نهاد هدایت که صحن ضلالت است مردم را مفت و رانگان همیشه
 به بیان می آرد که از ان وقوع خرق و التیام در اجرام علویه خود مسلم آنان
 بهویدار شود و با این همه اگر خرق و التیام اجرام علویه را متعین دانند کتب دینی
 خود را خود مذنب شونند پس چگونه متوفیق الله تعالی بهوالمستعان که از عتقا

از بعضی
 بگویند عربی است

مسئله نظرانیان است که حضرت مسیح علیه السلام هرگاه از دست یهود در راه
 کشیده شد و بمرد و بر سر او چارم و چارم روز و چارم روز و چارم روز و چارم روز
 چارم رسید بر سر بری پهلوی پدر خود یعنی خداوند جل شانه معاذ الله
 بنشست و با تظلم امور جهان را آورد و این عقیده در ترجمه تفسیر
 یوحنا و مرقس و لوقا بطرachte و وضع مسیحین و مذکور است پس هرگاه مسیح
 علیه السلام حسب عقیده و قول نظرانیان بر فلک افت ریگزارش از فلک
 که از اجرام علویه است بدرید و باز هم پیوست و هرگاه حسب کور انجیل متی تمام
 جلیل باز آمد باز دیگر هم بر هم فلک بدرید و باز پیوست پس خرق و التیام خود
 ممکن شده و اگر محتغ می بود مسیح علیه السلام را بر فلک چارمی رسیدن
 خود کجا میسر می شد و بر سر بنشستن چو جهان می بود زیرا که محتغ خود و چون دیگر
 و هرگاه فلک که از اجرام علویه است خرق و التیام گرفت نسبت قمر که نیز چری
 از اجرام علویه است خرق و التیام محتغ پذیرا شدن عین بالاضافی و سایر
 تعصبت و این خود مسلم است که بسا اظ یعنی اجرام علویه را در طالع یک حکم
 است در صورت بنرق فلک قائل و معتقد شدن و خرق و التیام قمر را
 و محتغ گفتن از چه دوست مردم دانشمند را اگر درین گفتار شک و پنداری
 در دل راه یابد ترا جسم ناجیل که بزبانهای متعدده در دست نبود و
 اهل اسلام هندوستان بخشیده قیسان بکثرت موجود اند بنگرد و
 است از کاست جدا و ریابد و این دلیل الزامی را راستی بر سنجید این بو

دلیل بر الزام علماء القرائیه اما دلیل الزامی بر یهود چنین است که در تورات
 و انجیل در اکثر مواقع چنان مذکور است که ازان امکان بل وقوع
 خرق و التیام در اجرام علویه یعنی افلاک همه یهود است چنانکه در باب
 بست و ششم از سفر الحلاوق یعنی کتاب آفرینش از تورات مذکور
 که هرگاه اسرائیل یعنی یعقوب علیه السلام حسب ارشاد ما در خودش
 رفقا نام زوجه مطهره حضرت اسحق علیه السلام از ترس عیثو برادر
 کلان خود راه سفر پیش گرفت و بسوی موضع حران که مسکن یاران
 ابن ناحور خال و بود روان شد در منزلی که لوزا نام داشت و حضرت
 یعقوب علیه السلام پس از معاودت خود از حران آن منزل را بست
 ایل یعنی خانه خدا نام نهاد در خواب دید که نزد بانی است سر آن نزد
 باسمان است و در آسمان بر کشاده فرشتگان از آسمان بر زمین
 می آیند و باز باسمان می روند و خداوند جل شانہ انجا است پس ایضا
 یعقوب علیه السلام را فرمود که من خدا هستم ای ابراهیم و اسحق را
 این همه سرزمین که در آن خفته نسل ترا به چشم و نسل و نژاد تو از ریگ
 بیابان افزون تر شوند یعقوب علیه السلام هرگاه چنین دید
 و گفت اینجا چه بیم افزاست در آسمان کشاده بهما خانه خداست
 و همین سان رفیق پیغمبری از پیغمبران نبی اسرائیل بر آسمان در تورات
 مذکور است و علی بن ابی القیاس ساخته دیگر که ازان خرق و التیام

که ایل که بر او
 تعلق داشت
 خانه و زبان عربی

اجرام علویه یعنی افلاک سراسر برپیدا و سرسبز پیدا است در آن مذکور
پس اگر پیشوایان این گروه باقتناع حرق و التیام قمر زبان کشیدند
تا آگاهان راه برسدند پس دلیل الزامی آن مغویان را بجلت کشیدن
از دو حال بیرون نبود یا مذکورات توریت را نادرست و افسانه کات
بگویند یا بخرق و التیام ابرام قائل و معترف آیند و خود از کتاب
دینی یعنی توریت الزام داده شوند دلیل دیگر الزامی بجه طایفه یهود و نصاری
که بحقیقت و صدق مضامین توریت ایمان دارند اینک این دو کتاب هر یک
که بفرمان او کرده شود بدخواست بنده برگزیده خود در اجرام علویه
قدرتی خود خارق عادت روان و نافذ می کند چنانکه در جنگ عاصه
بدعای یوشع بن نون خلیفه و خادم موسی علیه السلام که سر کرده این جنگ
خوشید را از غروب شدن بازداشت تا یوم السبت نیاید که
جنگ از آن ملتوی بماند پس همین سان دانا خداوند از بهر
بریت گیتی بنندگان با سعادت بدعای رسول الله صلی الله تعالی
و سلم ماه را دو باره کرد و صدق رسالت حضرت سید المرسلین صلی
علیه و آله و سلم را نمود و قصه یوشع بن نون در کتاب توریت مسلم
یهود و نصاری مذکور است اما قوم یهود و رومیات خود چنان فرو
که کمیش کسی کار نمی دارند و اگر بالفرض در دل لختی از آنان که بجای
یاوران گاه گاه هوس مناظره یا کانیان و لهانی آنان را می پریشان

و با شوب می شد بگفتار امتناع خرق و التیام زبان کشید
 خود خانه راجه اندر انان در آسمان است و کاخهای بلند
 ایوانهای فرازین در آن بر ساخته شده سرفرازی
 بر افراخت و در دینار علیه آسمان را سراسر گشته شد
 گفتن انان را ناگزیر بود و زنه یلوانهای راجه اندر در آسمان
 چگونه بر ساخته شدند اکنون باطلال فرغوم فلاسف
 به سپیدار خود گفتار می با آب و تاب بیا ریند و ناگاه
 را اغوا می نمایند مختصر بیانی بخشامه میدهم و او را
 یار و یاور باد گویم که مسئله امتناع خرق التیام حسب فرغوم
 فلاسف و امکان خرق التیام ساز و بار بعقیده اهل میان می
 و متفرد است بر مسئله تجزیه یعنی پاره جزوی خود ترکیه
 حتی قسم شدن و پاره گردیدن نتواند بسبب بسیاری اندکی
 و خود حکما مسلمانی شکالین یا خرد جمهر است قدس سران
 بر این خرد پسند ثابت کردند که سراسر اجسام چه فلکی و چه
 مریخ اند از ان اجزای تجزیه که با هم گرد آمده و فراهم شده
 ترکیب هم را ماده می گردند و خود خطا بر است که بر چه فرام
 می شود و لیاقت افتراق هم میدارد و بناء علی هذا افلاک
 ستارگان بر و قیامت بسبب افتراق چنین اجزاء که

اجرام آنها است نیست و نابود شوند و بقدر قاسری و چیره دستی
 توانا قادر می یعنی خداوند فعال لایزال و افراتق این اجزاء
 همه ممکن بل سراسر سهیل است بنا بر علی هذا التقریح عجیب است
 که ایزد تعالی جل شانهم ادا نمود رسالت رسول مقبول
 خود حضرت سید المرسلین محمد رسول الله صلی الله تعالی
 علیه و آله وسلم مقرر کرد که جرم آن مرکب از اجزاء لایتجزیه است
 بشکافد و باز پیوند و پیاپی گاناش که در صدق رسالت آن سرور
 رسول الله تعالی علیه و آله وسلم شک و یحیی داشته باشد
 بر راه خدا آیند و بوجوب وجود و وحدانیت ذاتی آن یگانه
 خدا راه بستی برکشایند و این قدرت خود را در دست آن
 رسول مقبول خود بدید که هرگاه بانگشتی اشاره کند جرم ماه و پیا
 شود و هرگاه آن مجزیه بویا کرد آن دو پاره بهم آمیزند و ما
 به پیکری که بود بشود فلاسف که بوجوب جز لایتجزی و مسائل
 نیستند افراتق اجزاء اجرام علویه و وقوع خرق و التیام در اجرام
 سماویه بامتناع و استحالة بشمارند اما مکتبیین همهم الله در
 اثبات جز لایتجزی و لافل کاشف و بر این محققه بغرض و فی ویشی
 دارند ایزاد آن همه بر این درین مختصر رساله ایجاز کلام را مآل
 و اختصار گفتگو را مبانی است لیکن نمونه ازال گفت مجمل بر گزاران

مضایقه ندارد بنا علیه گفت می شود که ارباب کلام می فرمایند که
این مسئله که جزو هر چیز کلان تری باشد از همه یعنی کل خود
زیرا که کل عبارتست از مجموع آن جز و اجزاء دیگر که باوی پیوسته اند
و این مسئله خود بدیهی است شک و پندار را در آن بار نیست
و چنانکه از آن انکار کردن نمی تواند مثلاً گویم که اگر از سنگ
کلان یک پاره همه خرد تر از پس اندک تر گیرند و باز این هر دو یعنی
سنگ کلان که این پاره خرد تر از آن برگرفته باشد
و نیز این خرد تر پاره را تقسیم کردن و پاره پاره ساختن بیافا
و مسئله این تجزیه و تقسیم تا زمان دراز مدت شود پس اگر این
بجای رسد که دیگر قابل پاره شدن و تقسیم در آمدن نمایند
است جزو لای تجزیه پس مقصود ما که اثبات جزو لای تجزیه بود
حاصل شود و بهر امر اد و اگر این گونه پاره شدن و تقسیم در آمدن
این یکی هم ازین هر دو یعنی کل و جزو که یکی از آن سنگ کلان بود و
پاره خرد تر از آن با تهنات رسد پس بالضرور برابری جزو با کل
لازم آید و حال آنکه مسلم است که کل اعظم می باشد از جزو خود
در مشهور مسئله بدیهه را انکار کرده باشند و منکر بدیهی قابل
خطاب نبود و چه جای مناظره و همین سان دیگر بر این
دلیل دیگر بر اثبات امکان خرق و التیام در اجرام علویه باید دانست

که در علم بنیات بطلمیوس ستارگان را در شش افلاک در آمده شده بیان
کرده اند چنانکه سبعة سیاره یعنی هفت اختر گردنده را در هفت
آسمان باین تفصیل قمر یعنی ماه در آسمان اول که آسمان
دنیا باشد و عطارد یعنی تیر در آسمان دوم و زهره یعنی نابیدا
در سوم و شمس یعنی خورشید را در چهارم و مریخ یعنی بهرام را در پنجم
و مشتری یعنی برجهیس را در ششم و زحل یعنی کیوان را در هفتم
و باقی ستارگان بر جای یعنی کوکب ثابته بطیة السیر را در آسمان هشتم
که فلک الثوابت نام دارد و بدین زبان از اختر سار گویند و
بالای این هشتین آسمان نهم و تزار و تندر که نام آن فلک اطلس و
باصطلاح شیخ عرش و بدین زبان سپهران سپهر و فرائین
آسمان نام دارد و این نهم آسمان را شتی از اختران گویند و از
میان سبعة سیاره سواست شمس و قمر دیگر کوکب جنبه متحرکه و متغیره
باشند و تدویر کرده که ستاره در آن در آمده بود و از سبع سموات
در افلاک جنب پنج اختر در تدویر اند و تدویر در شش فلک شمس و قمر
بدون تدویر که هر دو جرم خود در آسمان در آمده شده و در هر آسمان
سطح درونی و زیرین را مقعر گویند و سطح بالایی را سطح محدب
نام است پس جرم بعضی کوکب بچنان کلانی است که سطح محدب
آن کوکب از یک طرف بسطح محدب افلاک که این ستاره در آن است

و از یک طرف بسط معقر جان فلک محاسن و از کواکب صفاء
 النخی در اسطخ محب صرف بسط محب آسمان و بهرخی راضف بسط
 مقعر آن آسمان محاسن است پس حاصل این بیان همین است
 که هرگاه مسلم و مبدین است که کواکب درون اشخان افلاک اند
 بنا علیه در جائی که خود کواکب یا تدویر کواکب در آن در آمده
 وقوع خرق و التیام در اجرام فلكی که اجرام طلویه اند ثابت شد
 در آن تا ندانیم که در آمدن خرمی اند و نجرم دیگر بالقر و و
 بالبداهته مستلزم است خرق و التیام آن جرم دیگر را پس
 ثابت شد خرق و التیام بدلیل علم بیات که خود مستحضر
 اگر وی از فلاسفه است و در عهد خلفاء عباسیه از کتب
 یونانیه ترجمه شده بعبارت عربی کتب متعدده درین بین
 بتدوین رسیده دلیل سوم بیات فیضا خورشیه ثابت کرده
 که جملة کواکب کثیفه مانند ارض اند این اجرام کون و فساد خرق
 و التیام را قبول می کنند فقط و در علم بیات این بهم پیش
 که نور قمر مستفاد است از نور شمس و در اصل ماه کثیف و از رقی اللون
 است یعنی نیلگون اما درخشش خورشید نصف و اندک افرو
 را روشن میکند و هرگاه نصف فوقانی را می افروزد روشنی
 آن نمی نگریم و هرگاه اندک این طرف که بدین مایه آید روشن میشود

ماه را بصورت بلال و بعد از آن هر روزه که آن تابش بمقابل
 رویت ما افزون میشود ماه را روشن تر می بینیم تا آنکه بدر می شود
 افزون تر از نگاه همه اش می بینیم و دیده شدن ماه گاهی
 بصورت هلالی و گاهی بصورت بدری متفرع بر همین تضاد
 و استتار است بنا بر علی بن ابی طالب شوق القمر خود کون و فساد
 یعنی اول دیده و شگاف شدن جرم قمر با شارت بمعجزات
 حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فساد است
 یعنی گذاشتن پیکر خستین و صورت اولی و باز پیوستن اخبار
 و التیام آن کون است یعنی گراستادن بصورت اصلیه خود و
 سخن بسیار است و وقت اندک مختصر گویم که امام فخر الدین رازی
 رحمه الله در تفسیر خودستی تفسیر کبیر و در دیگر تصانیف خود بطول
 دلائل فلسفه عموماً و بطولان دلیل امتناع خرق و التیام در اجرام
 علویه خصوصاً بهر الصیاح فراموده اند به انسان که بطولان
 و هیات شان بمباشکارا شد و کسی را محال بگفتگو مانند دین
 مختصر باین قدر بر کشادگی بر سر انکسار که امتناع خرق و التیام
 همه باطل و سراسر وهمی بر نموده آمد دیگر گفتار آغاز کنم که بعضی
 امکان خرق و التیام گفتگو است درین که این ممکن یعنی الشقاق
 یوقوع و پیوستن رسیدن آن که حسب اجماع علماء متبحرین است

یا هنوز بوقوع در نیامده بموقت است بظهور حشر و نشر مثل الشقاق
 افلاک و انتشار کواکب و دیگر اشراط الساعة که ظهور آنها بموقت است
 بظهور ستار خیز نبی علی هذا گویم که واقع شدن و بظهور رسیدن
 معجزه شق القمر در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و
 مکه معظمه ثابت و متحقق است بحجاری گانه رهروشن آول قرآن
 مجید و دوم احادیث کثیره مکرره صحیح که راویان آن گرویی هستند
 از اصحاب جلیل القدر رضی الله تعالی عنهم اجمعین که مفصل
 دریافت شود انشاء الله تعالی سوم بیان و شهادت این
 بزرگواران و الایامیه که روایت و مشاهده خود را صاف و صریح
 بیان می کنند و عیاذ الله که حیرت بین پاک گوهران را کفر
 رضی الله تعالی عنهم گمان کذب و افتراء اهل ایمان را در دل گذرد
 چهارم اجماع علماء امت که بقدر امان اجماع گفتن بظهور
 نظر برین درین مقام باثبات این مقصود یعنی تبیان معجزه
 شق القمر که از سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حسب
 اقتراح و تحدی مشرکان قریش بظهور رسید اول آیه قرآنی
 بکشف نسق کلام فرقانی و ثانیاً احادیث مبارکه و ثالثاً درجه این اتحاد
 شهادت صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین علماء امت
 بترتیب مذکوره هذا درین مختصر بیارم بعون الله تعالی و سپس ضعف

اقوال کسانی که ظهور شق القمر وابسته و موقت است دارند نیز بیان
 حشر و نشر همچو دیگر اشراط الساعة و وقوع و انشقاق راجع است به پیشتر
 فراموشی یهود و ابرکشایم بروشی که بر همه واضح شود و سرسرید اگر دو آیه قرآنی
 اقربت الساعة و انشق القمر و ان یروا آیه یعرضوا و یقیلوا
 سعی مستمر ترجمه نزدیک شد قیامت و پاره شد ماه امام ^{مستکملین}
 فخر الدین رازی رحمه الله در تفسیر خود می تبیین کسیر ^{بالتفصیل}
 این آیه عبارت از وضوح و تفسیر کاشفه نوشت عبارتش بعینها و پس ترجمه اینکار
 قال اول السورة مناسبة لا نحو ما قبلها وهو قوله تعالى ارفنا الاقتر
 فمكانه اعاد ذلك مع الدلیل وقال قلت ان رف - الاخر فقه و هو حق
 اذ القمر انشق والمفسرون بأسره على ان المفرد القمر انشق و
 حصل فيه الانشقاق قلت لاخبار علی حدیث الانشقاق و
 فی الصحیح خبر مشهور برواه جمع من الصحابة و قالوا سئل رسول
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم آیه الانشقاق بعینها معجزة
 قال ربه فشقه و مضمی و قال بعض المفسرين المراد سينشق و
 هو بعيد لا معنى له لان من منع وهو الفلاسفة يمنعونه ^{في} ان
 والمستقبل ومن يجوز له لا حاجة له الى التاويل وقوله آية فاذا
 نقول آية اقربت الساعة فان انشقاق القمر من آیاته وقد
 رده و اكد بواقيان يروا غيرها ايضا يعرضوا اذا آية الانشقاق ^{فيها}

مجهزۃ اما کما معجزۃ ففی غایۃ الظهور و اما کما
ایۃ الساعۃ فلا منکر خراب العالم منکر انشقاق السماء
وافطارها و کذا لک قولہ فی کل جسم سماوی من الکواکب
فاذا انشق بعضها ثبت خلاف ما یقول بہ ویان جواز
خواب العالم ترجمہ اول این سورہ مناسبت می دارد با آخر سورہ
کہ قبل از ان است یعنی سورہ والتخیم کہ آخر آن آیہ است
از رفت الارزقۃ ترجمہ نزدیک شدن نزدیک شوندہ یعنی
قیامت پس ایزد تعالی گویا اعادہ کردہ است آیۃ از وقت الارزقۃ
با دلیل و فرمودہ است کہ اول گفتم از رفت الارزقۃ و آن راست است
از بہر آنکہ ماہ بشکافت مراد امام ہین است کہ آخر سورہ
پیشین فرمودہ بود از رفت الارزقۃ ایجاب ہمان مضمون
و مقصود را دویارہ من موبقوله تعالی اقتربت الساعۃ
بسیار است دیگر لم یکن افزون از تفتن عبارت دلیل ہم ذکر
کرد بقولہ تعالی انشقاق السمۃ یعنی ہر چہ از ظهور واقعات
زمان حشر و نشر چو شکافتہ دویارہ پارہ شدن و
ناپدید گشتن آسمانها و پریشیدہ و منکدر و تیرہ گشتن
ستارگان و جز آن از اجرام علویہ در روز قیامت و بعد
فرمودہ و خبر دادہ است انیک نمونہ از ان نبود یعنی انشقاق

که جزئی از ابرام علویه است پس بنینده با سعادت که گوهر
ایمان و تصدیق او بتایانی بود بیدین این الشقاق که پیش
ویده او هویدا شده است بالیقین خواهد دانست که همانا در
قیامت هم چنین دیگر کواکب افلاک دیده و ناپدید خواهند
پس در ضمن هویدا کردن معجزه رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم که حسب اقتراح و سوال منکران و مشرکان
ظهور این معجزه را از حسد او ند تعالی درخواست نمودند
از واقعات قیامت هم هویدای در آورد فعل الحکیم لا یخلو
عن الحکمة و اوضح تر گویم مقصود امام ازین بیان خودش آنست
که ازین آیه معجزه رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
بدلالت مطابقی دانسته میشود که در محل تحدی و درخواست
مشرکان متعین ظهور رسیده و نمونه از ساختاری که روز
قیامت هویدا خواهند شد بدلالت التزامی دریا قیامت
مثال آن ننمایم که هرگاه سائلی بپرسد که زید چیست
و جواب آن گفته شود که انسان است پس دریا قیامت
انسانیت زید بدلالت مطابقی و حاصل شدن علم تعالی
کتابت بودن و خزان از لوازم انسانیت که بطریق التزام و قیامت
گردند بدلالت التزامی بود اکنون تر حبه بعبارة امامی بگام

تغییر زبان
خواستن دیگران
با وصف زبان خود
تغییر اسم حاصل

امام می فرماید که مفتیان سرسبز برین هستند که قمر منشق و شکافته
 شد و حاصل شد دران الشقاق و بر شکافته شدن و دلا
 می کنند اخبار پیر پیداشدن الشقاق و در صحیح خبر مشهور است
 که روایت کرد انرا جماعتی از صحابه رضی الله عنهم و گفتند که
 سوال کرده شد در رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 آیه الشقاق را بعینه معجزه پس درخواست رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم انرا از تعالی آنرا پس شق کرد این
 تعالی آنرا یعنی ماه را و گذشت و بعضی مفسران گفتند
 که مراد از الشق سینشق است یعنی نزدیک است که قمر شکافته
 و منشق خواهد شد و این قول بعضی بعید است معنی ندادند و از بهر
 آنکه هر کسی که منع می کند یعنی تسلیم نمی کند الشقاق قمر را
 از بهر آنکه بعید است و خرق و التیام در اجرام علویه از قبیل غلغلا
 و آن فلسفی است تسلیم نمی کند آنرا هم در زمان ماضی و هم در
 زمان مستقبل و آنکه تجویز می کند این الشقاق را پس او را
 حاجت نیست لبسته تاویل کردن قوله تعالی یعنی الشق را بقوله
 سینشق فقط انتهی اینجا حتی دل بد ریاضش دادن و گوشه شر
 گرفتار نهادن ناگزیری است تا مراد امام ازین عبارت آشکارا
 گویم باید دانست که امام رحمه الله درین عبارت خود تشبیه و تمثیل

بر کسی که از وقوع الشقاق قمار انکار دارد و الشقاق قمر را موقت بروز
 قیامت می پندارد تصحیح مقصودش چنین امام می فرماید که این قول
 و منکر وقوع معجزه بجز بخت بستم زیرا که اگر از گروهی است که معتقد
 هستند بافتن و وقوع خرق و التیام در اجرام علویه پس آن
 گروه آنچنان که ممکن میدانند در زمان ماضی بچنان نفع و
 مستحیل میدانند در زمان آینده یعنی قیامت بنابر علیه این چنین
 مایل را انکار کردن از وقوع الشقاق قمر در عهد رسول الله تعالی
 علیه و آله و سلم و اقرار کردن بصحة الشقاق در قیامت از چه
 روست باید که در هر دو زمان یعنی ماضی و مستقبل انکار کند
 و بگوید که قمر منشق نشده است و روز قیامت هم منشق و پاره
 نخواهد شد و اگر از گروهی است که با الشقاق اجرام علویه تقدیر
 و اعتراف دارند پس در زمان ماضی باعث بر انکار چه باشد
 اگر عدم ادراک و عدم سماع خود را دلیل عدم وقوع قمر را بد
 این خود بدیهی البطلان است زیرا که عدم علم کسی عدم وقوع
 نفس الامر را مستلزم نیست در جهان بسیار چیز اند که ما
 از آن آگاه نیستیم و در نفس الامر هستند و اگر انکارشان باین
 پندار بوده باشد که اگر این معجزه ظاهری شد کنان
 اقالیم سبعا از بند و سندا و توران و ایران و شام و روم و دیگر

بلاد یورپ میدیدند و این حادثه عجیبه و ساخته غریبه را در دفاتر
 و کتب تاریخیه خود می نگاشتند و هرگاه خبر ساکنان مکه معظمه که
 صحابه جلیل القدر همچو ابن عباس و انس و جبرائیل و غیره
 ائمه عنهم آگاہی آنان بیان می کنند مردم دیگر بلاد آگاه نیستند
 میدانیم که این معجزه به پیداست و رسید و کلام خدا تعالی
 ناراست نیست پس تا و پیل اش می کنند به پیشق یعنی
 اشتقاق قمر در زمان قیامت خواهد شد لیکن باظهار شتقاق
 الوقوع و یقینی الظهور بودن این واقعه که زمان قیامت واقع
 خواهد شد مستقبل را با صحنه تعبیرش فقط پس از آنکه و بهمین
 واسطه منکران چنین معجزه با هر خود ظاهر است بوجه اول
 اینکه حادثه طوفان که در زمان حضرت نوح علیه السلام اتفاق
 شد و زمین را سر اسیر در آب کشید و جانداران را کشت
 بختی است که طوائف کثیره از گروه یهود و نصاری و آل
 اسلام بآن قائل اند و حسب راه زمین را در آب غرق
 کرده بودند لیکن بنود و ترک و چین و بهمین سان طوائف
 دیگر که با دیان تلمذ مذکور مقلد و متذمب نیستند از آن گاه
 نیستند بلکه باطلال و انکار آن زبان می کشایند چه چنانکه
 آنکه در دفاتر و کتب تاریخیه آنان مثبت و مرقوم بود و هرگاه

۲۸
حال چنین است اگر ازین واقعه یعنی واقعه الشقاق قمر که جز
ساعتی چند پدید نبود آگاه نباشند چه عجب این واقعه
بساخته طوفان نوح علیه السلام نسبتی ندارد و نه چنان است
نیز است و نه چنان ویرانه چنان زمین در خود غرق کننده
علاوه برین احتمال دارد که ساکنان دیگر بلاد هم دیده باشند
و نیز در کتب تاریخیه خود نوشته باشند لیکن ما را بان علم
نیست پس از عدم علم ما عدم علم آنان لازم نمی آید و افزون
ازین بسا حوادث غریبه در محبان پیدا شده اند و می شود
و در کتب تاریخیه که ما در دم ان کتب را دیده ایم مندرج نیستند
پس متروک ماندن ذکر الشقاق قمر از کتب تاریخیه نبود و دیگر
اقوام از همین قبیل بوده باشند یا مرقوم بوده باشند
این ما و لان چنان کتب تاریخیه اقوام مختلفه دیار را
نموده باشند بلکه نفس الامر همین است که ساکنان هند هم
دیده اند انچنان که در کتاب سوانح اکبریه ذکر کرده که راجه
دوار که شهری است برکنار چنبیل از صوبه مالوه از صوبه بانی
هندوستان همین الشقاق قمر بدید و مسلمان شد و بفری
بختر سید امر سلین خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه
آله وسلم فرستاد و در نامه نام آن راجه که نخستین

نامش را چه بیوج بود عبد الله بن مسعود و همین سان مذکور است
 دیگر درج کتب تاریخیه اند و فرق یهود و نصاری که بدین خدا
 و حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم عناد بدل
 دارند دیده باشند و در کتب تاریخیه خود هم نوشته باشند
 لیکن مانند کتب دینی خود یعنی تورات و انجیل تحریف کشیده
 چنین ذکر را که مردمان با سعادت را بسوی شریعت غر
 محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام می کشید از کتب تاریخیه
 خود بر آورده باشند الغرض به چنین توهمات و کینه چنین
 مجذبه بایره را ابا کردن ندانم از چه روست و هرگاه لطیفه
 امام رحمه الله آشکارا کرده بسوی ترجمه نقیب عبات تفسیر
 روحی آرم و می نگارم که فرمود آیه فاذا تقول یعنی آیه را چه گوی
 خود قیامت نزدیک شد زیرا که اشتقاق قدر از نشانهها
 قیامت است یعنی انیک پیش از قیامت بچشم سرش دیده
 حال آنکه رد کرده اند و بگویند در ساختن یعنی این مشرکان
 متعننت و تشبه دلالان کور باطن باز هم راه خدا ندیدند پس
 اگر بار دیگر هم خواهند دید اغراض خواهند کرد و باینکه آیه الان
 هم معجزه است و بهم صلا مت و نشان قیامت است
 اما معجزه بود و نشانی در غایت ظهور است یعنی در محل تحری

مقام اقتراح مشرکان بعد سوال رسول الله صلی الله علیه و
 آله وسلم از خدایان و نگار خود به پیدائش رسید و منکران
 ملزم و مجبور گردید لیکن از بے شرمی و بی حیایى تحریک کثرت
 بغض و حسد این اسمانی مجنزه را سحر و حضرت معجز نمائے
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را اسرار الساجین گفتند
 آنچه آن که در ذکر احادیث آشکارا تر و انما یم و لیکن بودن
 این الشقاق قمر آیت قیامت باین ایضاح که انکار کنند
 از خراب شدن عالم که هر وقت ظهور قیامت خواهد شد
 انکار می کنند از منقطع و منشق شدن آسمان همین بیان
 گفتار اوست و در هر جسم بساوی از ستارگان یعنی
 خرابی و بربادی ستارگان را هم متنع می پندارد پس هرگاه
 یکی از ان ستارگان یعنی قمر باشد که رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و آله وسلم شگافته شد ثابت شد خلاف قول
 او و بهود باشد جواز و امکان الشقاق و انقطاع بدگر اجرام
 علویه هم باید دانست که اجرام بیضه سماویه مختلفه الکلیفیات و
 متبائن الطبایع نیستند بلکه بسبب بساطت همه بر یک
 طبیعت اند و درین صورت ماه را قابل الشقاق گفتن و دیگر
 و افلاک را متنع الا لفظا و مستحیل الا شقاق گفتن نخواهد توانست

و هرگاه همه را قابل الاشتقاق خواهد دانست و بان قایل
 خواهد شد لاریب بروز رستاخیز که یوم الحشر و زمان وقوع
 حادثات است ایسان خواهد آورد و فقط انتهی ترجمه عبارت ^{التفسیر}
 الکبیر و ترجمه شری در تفسیر کشف آورده عن ابن عباس
 رضی الله عنهما انفلق القمر فلقین فلقه ذهب و فلقه
 بقیة ترجمه بشکافت ماه دو پاره یک پاره برفت و یک پاره
 ماند فقط فلقه یک پاره و سکون لام بمعنی پاره و قطع فقط
 و در بعضی آوی آورده و تفسیر آیه اقتربت الساعة
 انشق القمر و عن الکفار سالوا رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم آیه فانشق القمر و قبل معناه سینشور
 یوم القيامة و یولد الاول انه قوی و قد انشق القمر
 ای اقتربت الساعة و قد حصل من آیات اقترابها
 انشقاق القمر انتهی ترجمه روایت کرده شد که سر آیت
 انشقاق القمر از رسول الله صلی الله علیه و آله
 آیتی یعنی نشانی هر صدق رسالت پس شکافتن ماه
 و گفت شد که معنی اش آنست که نزدیک است که خورشید
 ماه روز قیامت و نامید می کنند قول اول را فراق
 فراق انشق القمر بکلمة قد موصوع برای تحقیق در زمان ما

وان یروا آیه یعرضوا عن تأملها والا یهان بها ویقولوا
سحر مستمر مطر و هویدل علی انهم سرا و قبله آیا آخری
متراذفه و معجزات متابعه حتی قالوا ذلک و کذبوا
واتبعوا السوء بهم و هو ما ازین لهم الشیطان من
الحق بعد ظهوره ترجمه اگر خواست دید ان کفاریتی
و دیگر اعراض خواست کرد از تأمل کردن در ان و ایمان آورد
بان و خواست گفت جادوی محکم یابی در پی آئیده است
و این دلالت می کند برین که آنان دیدند پیش از ان در
آیات پیالی و معجزات پی در پی تا این که چنین گفتند
و پیروی خواهند کرد و خواهش بهائے خود را و آن هر چه که
بیار است شیطان از بهر آنان از رو کردن راستی
پس از ظهور آن بپایان رسید عبارت تفسیر بضا و
با ترجمه اکنون باز کشاد و کشف عبارت مذکور
گفت می شود که مقصود مفردان است که قوله لقولنا
وان یروا آیه یعرضوا صاف دلالت می کند که آن
کفار پیش ازین معجزات بابر از رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم بدیدند و از ان اعراض و انکار
و ردیدند و چونکه قسبل این آیه فرمود انشق القمر پس

دریافت شد که اشتقاق قریم دیدند که اذان انکار آوردند
 بجهان بردن خود این معجزه آسمان را سحر مستمر و
 دیدن آنان مستلزم است وقوع اشتقاق و ظهور آن را نیز که
 اگر قریم منشق نمی شد چمی دیدند پس این هم دلیل است
 بر وقوع اشتقاق و در تفسیر و جیز گفته و انشقاق القریم انشقاق
 بنصفین علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و ذلک انه اهل مکة سالوه آیه فارا هم القمر فلقین
 فاحب الله کلان ذلک من علامات قرب القيامة
 ترجمه شگافت ماه یعنی دریده و بر شگافه شد بدو نصف
 در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این از آن
 که هر آینه اهل مکة سوال کردند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 آنرا پس بنمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنان را
 قمر بدو پاره پس جز داد این دو تکه را که هر آینه این از
 علامات قرب قیامت است فقط مقصود مغتربان این عبارت
 خود مش است که خبر دادن این و تعالی از وقوع این معجزه
 و خبر دادن او تعالی از معجزات دیگر که از آن سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله و سلم تبوالی و توان تر بطور رسیدند
 باین اشاره است که این معجزه علاوه تصدیق رسالت

از ضرب قیامت هم خبر میدید باین که انموذجی و نشانی می نماید
 از پاره شدن آسمانها و ریخته و نابود شدن دیگر ستارگان
 در روز قیامت بدان سان که این زمان ماه که جرمی از
 از اجرام فلکیه منشق و منفلق گردید و ازین که در اجرام
 سماویه و اجسام علویه اختلافه طالع نیست همه بربک
 طبیعت اند نظر بر این اندیشه راست هرگز بجهت نیرنی کنند که
 جرمی از اجرام علویه منشق گردد و در انجا دیگر اشتقاق انشقاق
 متعین و محال بود فقط و در تفسیر حدیثین است و انشقاق القمر
 انشقاق فلقین علی ابی قیس و قعیقمان ایه له صلی الله
 علیه و آله و سلم من و آلا الشیخان اکثر جمعه و منشق شده ماه
 و شکافت آمدید و پاره بر کوه ابی قیس و کوه قعیقمان
 نشانی یعنی معجزه برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 روایت کردند این را هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم باید دانست
 که قعیقمان بقاف بر وزن زعفران کوهی است بمکه که روستای
 آن بسوی ابی قیس است فقط و در تفسیر کواشی آورده
 انشق القمر علی عهد النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 شقین و روی فلقین فقط ترجمه شکافت ماه در زمان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو پاره و بر جا شقین

کلمه فرقتین هم آمده یعنی دوباره و در نفس نیشاپوری گفته
 اقتراب الساعة و انشق القمر اول این سوره مناسب است
 آخر سوره متقدم را که ازفت لازفته است چه که ذکر کرده است
 در اینجا دلیل بر اقتراب ساعه و آن قوله انشق القمر است
 فقط یعنی در آیه سوره سابقه فرمود ازفت یعنی اقتریب
 و ازفته بمعنی قریب مراد از آن قیامت پس قوله تعالی ساعه
 و نیز ازفته هر دو بیک معنی یعنی قیامت بنا بر علیه هر دو و آنست که
 شد تذکره از آن بقصد تنبیه بیدار و ایضا مکرر است
 آن چنان که عادت است در جل شانہ در کتب سماویہ مندرج است
 مثل تورات و انجیل بر همین جاری شده که مضمون واحد است
 بعد از تذکره بر اینست و تفسیر این از عبارات متذکره فرموده است
 مکررین آیه قوله تعالی انشق القمر بحسبائی دلیل است که در وقت
 اقتراب ساعه را هر چند و روشن می کند از بهر آنکه
 این وقت انشقاق قمر واقع شد پس از بهر استدلال
 بر اقتراب قیامت بر منبرید و امری که به پیدای نارسیده
 هنوز مترقب الوقوع و مترصد الظهور بود دلیل شدن نمی تواند
 پس ازین دانسته آمد که انشقاق قمر هویدا شد که بر موعود است
 قیامت دلیل و رهنما آمد و در نفس بجز مواج ذکر کرده که اقتراب الساعه

وانشقاق القمر ای قیامت نزدیک شد و ماه بانشقاق پیوست
 و چون به پهنه البشان معجزه اعراض کنند و در تهمت
 سحر افکنند و خط مرتبه او جویند و این چنین معجزه روشن را
 تکذیب کنند انتهی فقط و نیز در تفسیر ابی سعود در زیر این
 آیه نوشته ترجمه آن می نگارم که گفتار آیه طلبید
 پس ماه شگافه شد و عثمان بن عطاء از پدر خود روایت کرد
 که مغناه سانشق و رومی کنند آن را قوله تعالى
 وان يروا اية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر چه این کلام ناطق است
 بوقوع این واقعه و باین که مشاهده کردند این اعجاز را بعد
 مشاهده نظایر شتی فقط و در تفسیر سواطع الالهام یعنی تفسیر
 غیر منقوط آورده و در تفسیر قوله تعالى انشق القمر ویرا و احراء
 و سطرها کما دوا و اولاد مسعود ترجمه دیدند کوه حرا را میان
 آن هر دو یعنی هر دو پاره قمر و در تفسیر بحر المعانی گفته و انشق القمر
 بصدق و عوا و ان يروا اية يعرضوا قاصله و الايمان
 به و یقین و اسحر مستمر هذا يدل على انه من اوقعت هذا الاية
 آیات اخو مترادفة و معجزات مستأنفة قالوا سحر محکم است
 ترجمه شگافت ماه از بهر صدق دعوی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و اگر خواهند دید آن آیه را اعراض خواهند کرد

از تامل کردن در ان و ایمان آوردن بان و خواست گفت
 سحری است مستمر دلالت می کند این آیه بر این که هر آینه
 ایمان یعنی مشرکان و منکران دیدند پیش ازین این آیه
 آیات دیگر بیایی و معجزات جدید پس گفتند سحر محکم است
 فقط یعنی قوله تعالى ان یروا آیه تا آخر صاف دلالت دارد
 بر این که الشقاق قریب بدیدند و پیش از دیدن این الشقاق
 معجزات دیگر هم بدیدند و از قبول آن سرکشیدند پس وقوع
 الشقاق و ظهور آن همه هویدا شد زیرا که ناهویدا و ناپدید شده
 دیدن صورت ندارد و در تفهیم خازن گفته اقتربت الساعة
 و انشق القمر فیله قدیم و تاخیر انوار الشقاق الفی و اقتربت
 ترجمه درین کلام الی جل شانہ باعتبار نظر کردن بسوی
 مقتضای ظاهر تقدیم و تاخیر واقع شده یعنی مقتضای
 ظاهر خوان آن بود که انشق القمر اول فرموده می شد باخبار
 از وقوع الشقاق قمر که مجزعه واقع شد و پس مدلول و
 نتیجه ان یعنی اقتربت الساعة که از ان صدق قیامت
 به پیدای می رسد بعد از ان مذکور می شد لیکن چون
 و رمزین یعنی بدو وجه و بدو رمز که مذکور گرد و خط و مقتضای
 ظاهر کار رسیده وجه اول امیکه قوله تعالى اقتربت الساعة

سو که است برای آیه از فت الازفة که آخر سوره و انجم قبل
 این سوره است واقع شده هر دو بیک معنی اند زیرا که از فت
 بمعنی اقتراب ماخوذ و مشتق از از فت بمعنی دلتو یعنی
 اقتراب و نزدیک شدن و از فنه بمعنی نزدیکی شونده
 یعنی قیامت و ساعه پس از فت الازفة و اقتراب الساعه
 بیک مضمون اند آیه ثانیه را بمراد تا کید مبرهن و مدلل فرمود بقوله
 انشق القمر و دلیل هر دعوی متاخر می باشد از ان دعوی
 لهذا از مقتضای ظاهر تخلف پیدا آمد و بر خلاف مقتضای ظاهر
 یعنی مقتضای باطن ایراد کلام صورت بست از بهر مراعاة
 لطیف و نکته که مذکور شد و از مسلمات فن بلاغت است
 آوردن کلامی خلاف مقتضای ظاهر بابت و لطیفه انجمن که در
 دیگر کتب فن بلاغه تصریح کرده اند بقوله لهم و کثیرا ما یخرج الکلام
 علی خلافه ای خلاف مقتضای الظاهر یعنی بسیار گاه کلام
 کلام بر خلاف مقتضای ظاهر فقط یکدن یا اصل مقتضای ظاهر
 واقع نمی شود و زنه بسبب مخالفت کلام با مقتضای بلاغت
 بدوری افتد و اعجاز کلام که اقصى مدارج بلاغت است
 صورت نه بند و مثالی از اخراج کلام خلاف مقتضای ظاهر
 واضح کم از قوله تعالی احضرت الالفنفس الشیخی را ذکر کرده

نفسها بخیل را مقتضای ظاهر خوانان بود که احضار الشیخ الانفس
 فرموده می آمد ترجمه حاضر کرده شد بخیل نفسها را یعنی مردم
 نداد و بالطبع بخیل اند که همه اوقات بخیل در پیش انان
 حاضر می باشد مگر تقدیم و تاخیر بکار آمد و فرموده شد
 احضرت الانفس الشیخ باین لطیفه که مردم خیال بندگان بخیل
 و پیستندگان ضنت اند که مانند خدام و عبید و پیشگاه
 بخیل دست بسته ایستاده می مانند و وجه دوم این در آنست
 اشتقاق قمر را که نگرندگان بچشم سر بیدند از بس ظهور
 محتاج باخبار و انباء و اعلام نبوده است که از ان بالمطالع
 و بالذات خبر داده شود بلکه مقصود بالاخبار قرب قیامت
 بود و اخبار از اشتقاق بر سبیل استدلال بالقیع مذکور شد
 باین ایضاح که بیشتر هم خبر داده شد که قیامت نزدیک
 رسیده است اکنون هم خبر داده میشود زیرا که امروز می و
 شنبه از اشراک الساعة و اوقات آن زمان شمار اینهمه
 که بیه را حسب سوال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 و اقتراح سائلان که مشرکان معجزه آسمانی خواستار بودند
 و از صدق رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم
 بانکار بودند و باره بشکافتم تا باره باره شدن افلاک

له نور و نیا
 بی بی زکاء و دل

کو اکب پی برند و موعودات الظهور آن زمانی آشوب تواند
 را است دانست پس مخبر عنه بالقصد یعنی نزدیک رسیدن
 قیامت اولاً مذکور شد و مخبر عنه بالتبع یعنی الشقاق قمر ثانیاً که
 رسید غلاف مقتضای ظاهراً ازین تقدیم و تاخیر بهر دلیلی
 رسید فقط دانسته باد که اگر چه در تفاسیر کثیراً افزون از تفاسیر
 که لغتی لغتی از عبارات آن آورده شد وقوع الشقاق قمری
 در سبب الاشهاد مذکور است اما ایراد عبارات تفاسیر
 مذکوره دامن گفت ابرید رازی می باشد و اختصاص رساله
 بذه مقصود لهذا از بهر اثبات این مقصود یعنی تحقیق وقوع
 الشقاق القمرین قدر کافی دانسته بمناسبت قوله تعالی
 التي رأیت احد عشر کواکبا بر سهیلین یا زده تفسیر اکفای
 بکار آمد بعون الله تعالی اکنون احادیث مثبتة وقوع این
 مجزیه مذکور می شوند بوفیق الله تعالی جل شانہ و بوفیق
 و المستعان دانستنی است که احادیث نا طقة به ثبوت
 وقوع مجزیه شوق القمر بطرق مختلفه وارد اند زرقانی در شرح
 مواهب از علامه سبکی آورده که حدیث الشقاق را طرق
 متعدده اند بچشتی که در ان شک و اتمرا کرده نمی شود
 و بعد نقل این عبارت نوشته که احادیث الشقاق بر وایا

ملا احمد بن محمد
 قمی

صحیح و وارد شده اند از جماعت صحابه رضی الله تعالی عنهم استی
 و در نسیم الریاض گفت که عمده ترین روایات در این باب
 روایت ابن مسعود است و دیگر روایات مانند تابع اند
 مراد او سوائی ابن مسعود انس بن مالک و ابن عباس و ابن
 عمر و حذیفه و علی و جبیر ابن مطعم رضی الله تعالی عنهم اجماعین
 نیز روایات کرده اند و روایات ایشان در صحاح ستته اند
 چنانکه روایت انس و ابن عباس در صحیحین و روایت ابن
 عمر در صحیح مسلم و ترمذی و روایت حذیفه ابن الیمان در دلائل
 و غیره و روایت جبیر ابن مطعم در مسند احمد و بیهقی و روایت
 علی رضی الله تعالی عنهم در شفا عیاض موجود اند و اینجا
 احادیث صحابه سبعه رضی الله تعالی عنهم ذکر کرده میشود
 اول بخاری روایت کرد از طریق مجاهد از عمر از عبد بن
 مسعود که گفت انشق القمر و نحن مع النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم فصهار فوقتین فقال لنا اشهدوا اشهدوا
 ترجمه بشکافت ماه و ما بودیم با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم پس شد ماه دو باره پس خبر مود که گواه باشید
 گواه باشید و روایت کرده است مسلم از طریق مجاهد
 از ابی عمر از عبد الله بن مسعود و گفت انشق القمر ثبتهین

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اشهدوا
 سوم روايت کرد ترمذی از طريق مجاهد از ابی عمر از ابن عبد الله
 ابن مسعود و گفت انشق القمر على عهد رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم فقال لنا النبي صلى الله عليه وآله
 وسلم اشهدوا چهارم محي السنه از ابن مسعود اخراج کرده
 انشق القمر على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 فقتل فرقة فوق الجبل و فرقة دونه فقال صلى الله
 عليه وآله وسلم اشهدوا ترمذی شبكانت ماه در زمان رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم دو پاره يك پاره بالائي
 توه و يك پاره زمير آن كوه پس فرمود رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم گواه باشيد و ابو الفخي از مسروق از عبد الله
 بن مسعود روايت كرد كه گفت انشق القمر بمكة وقال مقتل
 انشق القمر ثم التام بعد ذلك بخمس سويلى و در مشهور گفته
 كه اخراج کرده است عبد بن حميد و حاكم صحيح کرده است
 اين را و اخراج کرده است اين مرد و يه و سبهي در دلائل
 از طريق مجاهد از ابی عمر از ابن مسعود قال سابت القمر انشق
 بشقتين و قيل بمكة قبل هجر النبي صلى الله عليه
 وآله وسلم شقة على ابى قيس و شقة على السويلى فقال

سحر القمر فنزلت اقتربت الساعة الخ قال مجاهد
 يقول كما رأيتم القمر منشقا فانه الذي اخبركم عن اقتراب
 الساعة حتى ترجمه گفت اين مسعود كه من ديدم ماه را شكافته
 و دريده شده بدو پاره دو بار بكمه پيش از برآمدن رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم يعني قبل از هجرت يك پاره
 بر كوه ابى قبيس و يك پاره بر سويدا پس گفتند كه سحر كرده
 ماه پس نازل شد آيه اقتربت الساعة و انشق القمر گفت
 مجاهد يعني انقدر زياده كرده است كه مى فرمود يعني
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم كه آنچنان كه ديديد
 شما ماه را شكافته پس هر آينه هر چه كه خبر ميديد هم شرا
 از نزد يك شدن قيامت راست است هشتم روايت
 كرده است بخارى از طريق ابراهيم نخعي از ابى معمر از ابن
 مسعود قال انشق القمر على عهد رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم فقتلن فرقة فوق الجبل و فوق دونه
 فقال اشهدوا بهتم روايت كرد مسلم از طريق ابراهيم
 نخعي از ابى معمر از ابن مسعود قال بينما نحن مع رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم بمنا اذا الفلق القمر فلقين فلقه و راه الجبل
 و فلقه دونه فقال لنا اشهدوا بهتم روايت كرده است

ترمذی از ابراهیم از ابی معمر از ابن مسعود قال بینما نحن مع
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم بمنافاتش القم
 فلقطين فلقته من وراء الجبل و فلقته دونه فقال اشهدوا
 بهم در در مشور است که اخراج کرد احمد و حاکم تصحیح کردند این را
 و ابو نعیم در دلائل از طریق اسود از عتب اسد قال برایت
 القمر قد انشق فابصرت الجبل بين فوجتي القمر ترجمه
 گفت ابن مسعود دیدم ماه را که هر آئینه بشکافت پس دیدم
 که راد در میان دو فرجه قمر یعنی دو پاره و بهم روایت کرده است
 بیہقی از ابن مسعود قال انشق القمر بمكة فقال سحرکم
 ابن السخنة کبشند فاستلوا السفاسر فان كانوا را و اما را ایم
 فقد صدق وان لم یکنوا را و اما را ایم فهو سحر فاستلوا
 وقد قدموا من کل جهة فقالوا را اینا ترجمه گفت
 ابن مسعود لبگافت ماه در مکہ پس گفتند یعنی مشرکان
 قریش کہ سحر کرد شمارا ابن ابی کبشہ پس پرسید شمارا
 مسافران پس اگر آنان دیدہ باشند ہر چہ کہ شما دیدہ
 پس ہر آئینہ او راست گفته است و گرنہ آنان ندیدہ باشند
 انچه کہ شما دیدہ اید پس آن سحر است پس پرسیدند
 از مسافران و حال آنکہ آمدہ بودند آن مسافران از سرحد

پس گفتند مسافران که هر کینه ما دیدیم این را ایستاد
 انشاق قمر فقط باید دانست که مشرکان بے اوب
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را با صلاحت خود
 ابن ابی کبشه می گفتند از نجات که خیر حلیمه مرصعه سرور عالم
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را نام کبشه بود شوهر حلیمه را
 ابی کبشه گفت شد و چون که زوجه اش سرور عالم صلی الله تعالی
 علیه وآله وسلم را بشیر خود پرورده بود آنحضرت علیه آله
 و السلام را ابن ابی کبشه گفت می کردند و بعضی گویند
 که وهب نام شخصی از پسران عبد مناف پرستش تبان را
 تارک آمد و ستاره شهری را عابد شد و حضرت سید المرسلین
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بفرمان خداوند تعالی
 مشرکان را از عبادت تبان باز می داشت لهذا بجان
 اتحاد و قول خلاصه یهود است علیه التحیات را باین گفت
 یاد می کردند یا زهم روایت کرده است بخاری از ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما قال انشق القمر فی زمن النبی صلی الله
 علیه وآله وسلم و از هم روایت کرده است مسلم از
 طریق اعمش از ابراهیم از ابی عمر از ابن مسعود قال انشق القمر
 علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلقتین

فاسترجع الجبل فلقه فكانت فوق الجبل وقال اللهم اشهد
 ترجمه گفت ابن مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہ بشکافت ماه
 بر زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو باره پس
 پیشید کوه را یکبار و یکبارہ بالا نئے کوه و فرمود رسول اللہ
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ای بابر تعالیٰ گواه شو فقط
 باید دانست کہ در روایت سابقہ از سہیل بن مسعود رضی اللہ
 عنہ منقول است کہ قال اشهدوا و درین روایت است
 اللهم اشهدوا پس وجہ جمع بین الروایتین چنین بود
 کہ آن سرور صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ہر دو کلمہ
 فرمودہ باشند و نیکن در روایتی یک کلمہ مذکور شد
 و در روایت دیگر کلمہ دیگر و از دو کلمہ یک کلمہ در روایتی و کلمہ
 دیگر در روایت دیگر مذکور شدن تناقضی و مخالفی پیدا نمیشود
 سیزدهم روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 قال انفلوا القبر حلی عهد رسول اللہ ﷺ علیہ والہ
 وسلم فقال اشهدوا و ترجمہ بقوی و معالم التنزیل
 از ابی الصغی از مسروق از عبد اللہ آوردہ قال فشق القبر
 حلی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال
 قریش سحر کہ ابن ابی کبشہ فاسئلوا السفار فسئلوا صح

فقالوا نعم قد رايناها فانزل الله عز وجل اقلنا عتاة
 واشتقاق القبر وروایت کرده سلم از طریق شیبان از قتاد
 از انس رضی الله تعالی عنه قال ان اهل مكة سألوا رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم ان يريهم اية
 فاراهم اشتقاق القبر فرفقنا ترجمه گفت انس رضی الله
 عنه برائینه اهل مکه سوال کردند از رسول الله صلى الله عليه وآله
 اینکه بنماید آنان را در دیده شدن ماه پس بنمود آنحضرت
 عليه الصلوة والسلام آنان را در دیده شدن ماه دوباره
 فقط و آنکه در اکثر روایات یکبار و در برخی از روایات
 مرتین وارد شده پس تحقیق آن اهل حدیث تفصیل کرده اند
 بتوفیق الله تعالی و در مشکوة از انس رضی الله تعالی
 آورده قال ان اهل مكة سألوه ان يريهم اية فاراهم
 شفتين حتى راوا حراء بينهما متفق عليه ترجمه برائینه
 اهل مکه سوال کردند از ایشان حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی
 علیه وآله وسلم را که بنماید آنان را معجزه پس بنمود آنان را
 در دیده شدن ماه دوباره تا اینکه دیدند آنان حراء را
 در میان آن هر دو این حدیث متفق علیه است و روایت
 کرده است بخاری از طریق شیبان از قتاده از انس

قال سال اهل مكة ان يريهم اية فاراهما انشق القمر
 وروایت کرد تبریزی از طریق معمر از قتاده از انس
 رضی الله تعالی عنه قال سال اهل مكة ان يريهم اية فاهما انشق القمر
 عليه وآله وسلم اية فانشق القمر بمكة مرتين فنزلت
 اقتربت الساعة وانشق القمر الى قوله تعالى سبحن
 وگفت تبریزی که این حدیث حسن صحیح است باید دانست
 که اگر چه درین باره یعنی وقوع انشقاق القمر علی عهد رسول
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم احادیث کثیره در صحاح
 از هفت صحابه رضی الله تعالی عنهم که اسما مبارکه آن
 بزرگان والا پایه که سبب سیاره آسمان هدایت اندوخته
 آمانظر باختصار این تحریر بقدر مذکوره کفایت کرده اند که حسب
 قولهم احسن الکلام ما قل و دل بالاختصار و الا بجزوه
 مقصود و صورت بند و در ضمن فکر اخلاقی مذکوره
 روایت و مشاهده این والا مقدر آن یعنی صحابه
 رضی الله عنهم نیز هویدا شد زیرا که بکلی رأیت و رأینا
 یعنی من دیدم و ما دیدیم روایت کرده پس اسما علی نه اگر کنیم
 وقوع و ظهور این معجزه ببارزه یعنی انشقاق القمر علی عهد رسول
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قائل و معتقد نشویم

پس گفت مسافران که هر آینه ما دیدیم این را ایستادن
 الشقاق قمر افقط باید دانست که مشرکان بجاوب
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را با صلاح خود
 ابن ابی کبشه می گفتند ازین جهت که خضر حلیه سرور عالم
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را نام کبشه بود و شوهر حلیه را
 ابی کبشه گنیت شد و چونکه زوجه اش سرور عالم صلی الله تعالی
 علیه وآله وسلم را بشیر خود پرورده بود آنحضرت علیه الصلو
 والسلام را ابن ابی کبشه گنیت می کردند و بعضی گویند
 که و هب نام کشیخه از پسران عبد مناف پرستش تبان را
 تبارک آمد و ستاره شهری را عابد شد و خضر سید اهلین
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بفرمان خداوند تعالی
 مشرکان را از عبادت تبان باز می داشت لهذا بگمان
 اتحاد در قول خلاصه موجود است علیه التحیيات را باین گنیت
 یاد می کردند یا زهم روایت کرده است بخاری از ابن عباس
 رضی الله تعالی عنهما قال انشق القمر فی زمن النبی صلی الله
 علیه وآله وسلم و از هم روایت کرده است مسلم از
 طریق اعمش از ابراهیم از ابی عمر از ابن مسعود قال انشق القمر
 علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلقین

فستر الجبل فلقة فكانت فوق الجبل وقال اللهم اشهد
 ترجمه گفت ابن مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیگانه گشت ماه
 بر زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو باره پس
 پوشید کوه را یک باره و یکبار به بالائے کوه و فرمود رسول اللہ
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ای بارک تعالیٰ گواه شو فقط
 باید دانست که در روایت سابقه از همین ابن مسعود رضی اللہ
 عنہ منقول است که قال اشهدوا و درین روایت است
 اللهم اشهدوا پس وجه جمع بین الروایتین چنین بود
 که آن سرور صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم هر دو کلمه
 فرموده باشند و بسیکن در روایتی یک کلمه مذکور شد
 و در روایت دیگر کلمه دیگر و از دو کلمه یک کلمه در روایتی و کلمه
 دیگر در روایت دیگر مذکور شدن تناقضی و مخالفی پیدا نمیشد
 سیزدهم روایت کرد ترمذی از ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 قال افلق القمر علی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم فقال اشهدوا و اجمعهم بقوی و معالم التنزیل
 از ابی الصنی از مسروق از عبد اللہ آورده قال انشق القمر
 علی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال
 قریش سحر کرد ابن ابی کبشه فاسئلوا السفار فاسئلوا احمد

فقالوا نعم قد راينا له فانزل الله عز وجل اقاربنا عتقا
 واشفق القمرو روايت كرمه سلم از طريق شيبان از قناده
 از انس رضي الله تعالى عنه قال ان اهل مكة سألوا رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم ان يريهم اية
 فاراهم اشتقاق القمر فرفق بين شرحه گفت انس رضي الله
 عنه هراينكه اهل مكه سوال كردند از رسول الله صلى الله عليه وآله
 اينكه بنمايد آنان را دريده شدن ماه پس بنمود آنحضرت
 عليه الصلوة والسلام آنان را دريده شدن ماه دوباره
 فقط و آنكه در اكثر روايات يكبار و در برخي از روايات
 مرتين واروده شده پس تحقيق آن اهل حديث تفصيل كرده اند
 بتوفيق الله تعالى و در مشكوة از انس رضي الله تعالى عنه
 آورده قال ان اهل مكة سألوه ان يريهم اية فاراهم
 شقين حتى راوا احرام بينهما متفق عليه شرحه هراينكه
 اهل مكه سوال كردند او را يعني حضرت سيد المرسلين صلى الله تعالى
 عليه وآله وسلم را كه بنمايد آنان را معجزه پس بنمود آنان را
 دريده شدن ماه دوباره تا اينكهديدند آنان حرار را
 درميان آن هر دو اين حديث متفق عليه است و روايت
 كرده است بخاري از طريق شيبان از قناده از انس

قال سال اهل مكة ان ببرهم اية فاراهم انشقاق القمر
 وروایت کرد تبریزی از طریق معمر از قتاده از انس
 رضی الله تعالی عنه قال سال اهل مكة النبي صلى الله تعالى
 عليه وآله وسلم اية فانشق القمر بمكة موتين فنزلت
 اقتربت الساعة وانشق القمر الى قوله تعالى سحق مسمر
 وگفت تبریزی که این حدیث حسن صحیح است باید دانست
 که اگر چه درین باره یعنی وقوع الشقاق القمر علی عهد رسول
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم احادیث کثیره در صحاح
 از بهجت صحابه رضی الله تعالی عنهم که اسما مبارکه که آن
 بزرگان والا پایه کسبه سیاره آسمان حدایت اندکوار
 اما نظر باختصار این تحریر بقدر مذکوره کفایت کرده اند که حسب
 قولهم احسن الکلام ما قل و دل بالاختصار و الایجاز جمود
 مقصود صورت بسند و در ضمن فکر احادیث مذکوره
 روایت و مشاهده این والا مقدران یعنی صحابه و تابعین
 رضی الله عنهم نیز پیدا شد زیرا که بکلیت روایت و رایینا
 یعنی من و دیدم و ما دیدیم روایت کرده اند علی هذا اگر لعلم
 وقوع و ظهور این معجزه کباره یعنی الشقاق القمر علی عهد رسول الله
 صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال و معترف نشویم

روایت مشاهد و روایت صحابه رضی الله تعالی عنهم را حمل
 چه بود و تاویل چه باشد و چونکه محل درست و تاویل راستی
 پسند باندیش در نمی گذرد پس بالضرورة بظهور وقوع
 این معجزه زبان کشادن خواسته راست فهمی و درست
 گفتاری است زیرا که از حمل کردن کلمه الشق بر مجاز به ضرورت
 بدون داعیه و بدون قرینه و انحراف کردن از حقیقت
 نجات میداد و حمل بر مجاز وقتی می باشد که حمل علی الحقیقه متعذر
 یا ناپسندیده بود و اینجا اشتقاق و ظهور آن علی عهد رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بشواهد اربع یعنی آیات
 قرآنی و احادیث متکرره مذکوره و مشاهد صحابه رضی الله
 تعالی عنهم یعنی راویان احادیث موصوفه و هم اجماع اهل تفسیر
 ثابت اما اجماع در عبارت تفسیر امام فخر الدین رازی و هم
 در تفاسیر دیگر و کتب آخر بصر اختتام مذکور است و نیز در مفا
 تصریح کرده بقوله قد اجمع المفسرون و اهل السنة علی
 وقوعه لاجله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
 ترجمه هر آینه اجماع کرده اند مفسران و اهل سنت
 بر واقع شدن آن یعنی شق القمر از بهر آنحضرت صلی الله
 تعالی علیه و آله وسلم و حمل علی الجاز خالی از تعسف و لغو است

از تکالیف نیست بل خواسته الصاف و مقتضای درست
فهمی همین است که وقوع و ظهور این معجزه بآیه که تصرف حضرت
رسالت مرتبت علیه السلام علیه و آله وسلم بفرمان حضرت
مالک الملک حقیقی جل شانہ در اجرام علویہ سماویہ باشد
انظرو من الشمس است همین بود و مقصود که بعون الله تعالی
و حسن توفیقہ آشکارا کرده آمد بروشی که ارباب
در آن مدخل نماند و شک را بساط بالکلیه نور دیده آمد و
فضل الله یوتیه من یشاء و بهو احکم القدر اکتون
لطایف چند پیر سبیل تتمه و تکمله تجریر آورده می شود
که لطایف پسند ان خویش کنند لطیفه اولی ال
ایمان و الشهادت قرآنی و هم کتب سیر معلوم است که
انفلاق بحر یعنی شکافت شدن دریای نیل به عبود
بنی اسرائیل هنگامی که فرعون به تعقیب آنان راه می شناسد
و تائب دریای نیل رسیده بود به پیدای رسیدن معجزه
حضرت موسی کلیم الله علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام است
و انفلاق قمر بدان سان که از بیان سابق بوضوح
و نبودای رسیدن معجزات حضرت سید الکائنات
مخر الموجودات خاتم الانبیا و المرسلین رحمۃ للعالمین

محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم پس تفاوت
 بین امیرین دیدنی و دریافتنی است که نخستین یعنی
 حضرت موسیٰ کلیم اللہ علیہ السلام بحر الشکافت و
 بحر از موجودات عالم سفلی است و مقبذل است که دست
 هر کس بان می تواند رسید و دو تین یعنی سرور عالم
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ماه را که از اجرام علویہ
 سماویہ است و دست پنجکس بد امانش نرسند
 و بچنان فرازی و علو رتبه است که سختی از طوائف جنات
 بعجودیش برگزیده اند و نیمہ آورد و لشکافت و
 این انشلاق و انشفاق علی روسل الاشهاد و واقع شد
 تا بدیر که مقدار آن زمان بزمانی که میان نماز عصر و
 مغرب بر سخته و مقدر کرده اند بماند در بی صورت تفاوت
 فضیلت حضرت حبیب اللہ بر حضرت کلیم اللہ علیہما و
 علی سایر الانبیاء و امر سلیمین الصلوٰۃ و السلام این و
 اظہر است و ہمانا اہل تفسیر رحمہم اللہ کہ در تفسیر آیہ غفرانی
 تصریح تفضیل حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ وسلم بر سایر انبیاء و مرسلین صلوٰۃ اللہ
 و سلامہ علیہم اجمعین فرمودہ اند و امی بخرد کثودہ اند

چنانکه استدلالاً و یقیناً عبارت تفسیر مضیای اور
می شود با ترجمه تلك الرسل اشاره الى الجماعه المذكورة
قصصها فی السورة او المعلومه للرسول او جماعه الرسل
واللام الاستغراق ترجمه این رسولان اشاره است
سوی جماعت مذکوره که قصه و حال آنان درین سوره
مذکوره شد یا جماعه معلومه بر رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم و یا بمنه جماعت رسولان و لام در الرسل بافاده
استغراق است یعنی در دو صورت یا قول و ثانی لام
بافاده عهد است یعنی آن جماعت رسل که مذکور شدند
درین سوره یا آن جماعت که رسول الله را معلوم است
و در صورت سوم یعنی سراسر و سراسر رسولان لام
بافاده استغراق است فضلنا بعضهم علی بعض بان
خصمنا به منقبه لیست لغیر ترجمه فضیلت و ایدم
بعض را از آنان بر بعض دیگر باین که خاص کردیم او را
بفضیلتی که نیست آن فضیلت غیر او را منهم من کلم الله
تفضل له وهو موسی او موسی و محمد علیهما السلام
کلم موسی لیلۃ الحیرة و فی الطور و محمد صلی الله علیه
و آله وسلم لیلۃ المعراج حین کان قاب قوسین أو

و بینما بود بعید ترجمه از آنان است کسیکه کلام کرد با خداوند
 تعالی این تفصیل است برای آن بعضی و آن موسی است
 و گفته شد که موسی و محمد علیهما السلام هر دو اند کلام کرد این دو
 با موسی در شب حیرت یعنی شبی که در راه وقت آمدن خود از
 مدین از نایابی راه در شب تاریک بگیری بود و نیز بر کوه طور
 و کلام کرد این دو تعالی شان و جل جلاله با محمد رسول الله تعالی
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم شب معراج هنگامی که بود
 قلاب قوسین او ادنی یعنی زمانیکه فرق بود با اندازه گوشت
 دو کمان یا نزدیک تر از آن و در میان هر دو یعنی هر دو
 تکلیف فرقی است بعید مرادش آنکه یکی یعنی موسی علیه السلام
 بر زمین که از اجرام سفلیه و در شب یعنی خاکدانی است
 با خداوند هستی هم گفتار شد و دیگر یعنی حضرت خیر البشر
 صلی الله علیه و آله و سلم بر جایکه از سموات هم قرار تر بود
 بل لا مکان بچنان قربت که تمثیل هستی تشبیه ظاهری آنرا
 بقلاب قوسین او ادنی از بهر نهاده بدن مردم را و که حیاتیات
 پایه بر زمین می توانست تعبیری می توان کرد پس در میان این
 دو تکلیف فرق آسمان و زمین است و تفاوت فرازی
 با پستی زمین تفاوت ره از کجا است تا بجا نظر برین پایه

تفضیل حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
 را بر رتبه حضرت کلیم الله علیه السلام می باید بر ساحت چه باعتبار رفعت
 محل یعنی فراز تراز سپهران سپهر و چه باعتبار کمال قرب
 که قاب قوسین او ادنی کاشف و مبین آن است و چه اعتبار
 حالت که حضرت کلیم الله علیه السلام را حیرت بود در راه یاب
 سبیل ظاهری و حضرت حبیب الله صلی الله علیه وآله وسلم
 را استغراق بود در صفات جلالت و جمالیة این دو تعالی
 جل جلاله و ازینکه فعل حکیم حقیقی تعالی شانہ خالی از
 حکمت نمی باشد و الله اعلم با سراره پیر همین تکلم و ادراک
 اسرار قدسیه خلل غفنه موجود است، سستی افضل کائنات فراز
 و پستی علیه من التسلیات افضلها و من الصلوة اشملها
 فراز تراز آسمان و آشکارا تر محل نور خداوند جهان بهر
 انوار و جلالت اسرار و بوساطت سید اهدای نکه جبریل
 علیه السلام خوانده شده و رسید جا تا که رسید و پیش از
 مشاهده نور نیزه والی اسرار ملکوت دریافت و با مرسلین
 همگفتا شد و مرجا باشنید و جان سان و اوقات دیگر که
 در ذکر معراج اهل تفاسیر و ارباب سیرت تفصیلهای و تشریحا
 مذکور کرده اند و رفع بعضی در درجات بان فضله علی غیر

من وجوه متعدده و مراتب متعدده و هو محمد
 عليه السلام فانه خص بالدعوة العامة و بالحق المتكامل
 و المعجزات المستمرة و الايات المتعاقبة بتعاقب الظهور
 و الفضائل العلمية و العملية الفائقة للحصر و الايمان
 لتفخيم شأنه ككأنه العلم المتعين بهذا الوصف
 المستغنى عن التعيين فقط ترجمه رفعت و برتری
 داد ایزد تعالیٰ بعض اناں را بدرجات بانیکه فضیلت دلی
 اورا بر غیر او بوجه بسیار و مراتب بعیده و آن مرقوم الدرس
 یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خاص کرده شد
 بدعوة عامه و تحت نام بسیار و معجزات و ائمه و متعاقب
 متواتره و نشانهای پی در پی آیندگان به پیای ذر آمدن زان
 و نیز لفضائل علمی و عملی پیرون از حصر و اختصاص و ابهام یعنی
 نکشادن اسم سامی حضرت سید المرسلین صلی الله
 تعالیٰ علیه و آله وسلم از بهر تعظیم شان اوست گویا همین
 نام متعین است بهمین وصف که مستغنی است از تعین
 انتهای اکفون بهار کثا و تصریح بعض کلمات مذکوره عبارت
 غیر بنیادی گویم توفیق الله تعالیٰ قوله بالدعوة العامة
 بیانش چنین که از انبیا رسالتین و رسولان سابقین

علیه السلام هر رسول مبعوث گشت برای دعوت قوم خاص تا
 آن قوم را سومی توحید و تجمید و عبادت او تعالی جل شانہ و اقدام
 بر حسنات و باز ماندن از کفر و شرک و دیگر سیئات بخواند
 چنانکه حضرت موسی علیه السلام بهر دعوت بنی اسرائیل و عیسی
 علیه السلام نیز بهر دعوت همین گروه بنی اسرائیل مبعوث شدند
 و این معنی یعنی بعثت خاصه این زمان هم در انجیل موجود
 در دست قسینان سیحی که تراجم آن بهر کس از هند و
 مسلمانان هندوستان میدهند صاف مرقوم است که
 حضرت سیح هرگاه که حواریان خود را بهر اعلام و تشبیه رسالت
 خود بقریبات و امصار مینفرستاد میفرمود که شما بقوم دیگر
 سوائی بنی اسرائیل نروید زیرا که من فرستاده نشده ام
 مگر از بهر گو سپندان راه گم کرده بنی اسرائیل یعنی قومی که از
 نسل حضرت یعقوب علیه السلام بوده اند چنانچه اولاد یهود و اولاد
 و یوسف علیه السلام و دیگر فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام
 که با سباط آجیمیر کرده می شوند و آنان را از دعوت قوم
 دیگر غیر بنی اسرائیل باز میداشت خود این مضمون را در
 تراجم فارسی و غربی نگرفتار است از کاست و صدق آن
 کذب متین و یهود پیدا شود و در حق حضرت مسیح صلی الله علیه و آله

علیه وآله وسلم فرموده شد و ما ارسلناک الارحمۃ للعالمین و
 العالمین ثقلین یعنی گزیده جن و انسان مراد اند چنانکه اهل تفسیر
 تصریح کرده اند و نیز دیگر جایی در سوره سبا فرمود و ارسلناک
 الاکافۃ للناس بشیرا و نذیرا و لکن اکثر الناس لا یعلمون
 ترجمه و نفرستادیم ما ترا ای رسول الله مگر بسات عامه
 برای مردم زاده بشارت دهنده و ترساننده لیکن بسیار
 شان نمیدانند و آنچه با و که باقتضای مقام اگر اند که از انجا
 در بازگشتا معنی این آیه بار آورده شود و کمال تقدیر
 و عونه شکر امر از سعادت و وجهالی می تواند شد ببار علی هذا
 اولای عبارت تفسیر بنیادی و ثانی عبارت تفسیر رحمانی
 که برین آیه فرموده اند بعینها آورده ترجمه فارسیه آن این
 گفتم و ثالثا بر دل تابیده خود را که هنگام تحریر این آیه می توانست
 شد درین مختصر ساله می در آورم و با جمال بی نگارم قال بنی
 حمد الله تعالی قوله تعالی و ما ارسلناک الا کافۃ للناس
 ای رساله عامه لهم من الکف فانها اذا همتم نقد کفتم
 من ان یخرج احد منهم او الاجامه لهم فی الاصلاح فی
 حال من الکاف والتاء للمبالغه انتهى بلفظها ترجمه
 و نفرستادیم ترا ای محمد رسول الله مگر بعامة برای مردم یعنی

رساله عامه برای آنان یعنی مردمان و کافه مانخود و مشتق است
 از کف بفتح کاف و تشدید فای بمعنی منع پس هر آئینه آن
 رساله هرگاه عام شد آنان را پس هر آئینه باز داشت آنان را
 ازین که بیرون آید کسی از آنان یا بمعنی الا کافه الا جامعاً
 باشد از کف بمعنی جمع یعنی جمع کننده همه مردم را در ابلاغ
 بمعنی رسانیدن پیغام خداوند انام پس کلمه کافه بمعنی
 جامعاً حال است از ضمیر مضموب در اسلناک که خطاب است
 بسوئی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حرف تاء
 با فاده مبالغه انجنان که در کلمه علامت تاء برای مبالغه در
 یعنی استند جمیع الناس فی ابلاغ فقط و قوله تعالی
 یبشروا و نادوا و لکن اکثر الناس لا یعلمون فیما هم جهلهم
 علی مخالفت ترحیم نوید رساننده و ترساننده بیکرین
 مردم نمیدانند پس برنی انگیز و آنان را نادانی و دانستگی
 آنان بر مخالفت نوای رسول الله و در تفسیر رحمانی آورده
 و ان قالوا لیس لنا ان نهنأ عن الهتلاک ان لکن
 رسولاً فظاهر و ان کنت فانما ارسلت الی الخواص الیه
 یمکنهم التفرج بالابلا و اسطه الاصله فقال الرسول لایق
 ثبتت بالمعجزات و لم تختص بالخواص لانما ارسلناک

الا رسالة كافة ايمانها للناس عن ان يخرج احدا من
 عن دائرة دعوتها لكونها بشيرا لمن اوجبها فوجد الله نذيرا
 لمن كفر بها فاشرك بالله وهذا مما لا يخفى على عاقل فقط
 ترجمه و اگر گویند مشرکان که ترانیت یعنی نپرسد که
 باز داری ما را از خدا یان خود و ملاز بهر آنکه اگر تو رسول
 نیستی پس ظاهر است یعنی غیر رسول را بمنفع و نهی از شرک
 و باز داشتن از سیات چه کار و اگر رسول هستی
 پس جز این نیست که فرستاده شده بسوی خاصا
 که ممکن است آنان را نزدیک شدن بخداوند تعالی
 بیوساطت اصنام پس فرمود اینزد تعالی که هر آینه رسا
 ثابت و محقق شد بجهت است با بهره و خاص نشد بخامان
 و نیز که نفرستاده و حکم ما ترا بکفر بر رسالت کافر یعنی مبالغه
 میدهم و از این که پیروان آید کسی از آنان از دایره این
 دعوت و ایمان رسالت عامه بسبب بودن بشارت و نذر
 برای کسی که بامویشد بان دعوت پس آن یگانه خدا را تو
 گوی و ترساننده هر کسی را که کافر شد بان دعوت پس شرک
 آمد بخداوند تعالی که یگانه است و این از ان قبیل است
 که پوشیده نمی ماند بر خردمندی فقط و هر گاه عبارت این بر

تفسیر پایان رسید بعون الله تعالی اکنون اندکی از
 فرو و آمدگان دل خود که هدایت ربانیم آموزگار است و
 فروغ در یابش نور بار برمی گزاردم روشن باد که در قوله
 وما امرسلناك الا بكافة للناس از مقتضیات بلاغت
 قصر صنفه علی الموصوف مرعی است و آن عبارت است از
 مختص و مقصور بودن صفتی بر موصوفی خاص و تجاوز نکردن
 آن صنفه بر غیر آن موصوف و این عام است ازین که آن
 قصر حقیقی بود همچو الله هو الرزاق ذو العرش المجید یعنی
 رزاقی و مالکیت عرش مجید فی الواقع و فی نفس الامر مقصور
 است بر ذات خداوند تعالی جل شانہ و از ذات
 او تعالی تجاوز نمی کند بسوی غیر او تعالی یا ادعائی همچو زید
 و هو الفاضل یعنی صنفه فضیلت مقصور است بر ذات
 زید و آن تجاوز نمی کند بسوی غیر زید پس این قصر ادعائی
 چنانکه ظاهر است پس درین آیه قصر صنفه رساله محیطه
 است بر ذات حضرت سید المرسلین رحمة للعالمین صلی
 علیه و آله مجبه اجمعین و این قصر حقیقی است زیرا که رسولی از
 رسل علیهم السلام باین صنفه موصوف نیامد هر یکی ازین گروه
 ستوه شکوه یزدان نپزد و اگر چه اهل العزم بودند بدعوه حق

یعنی بسبوت فیهم مختص بود حتی که نوح علیه السلام که ابوالابار
 رسل و انبیاء علیهم السلام است صرف بسبوتی قوم خود بسبوت
 خدا که ایند تعالی جل شانہ در سوره نوح فرماید انا ارسلنا
 نوحا الى قومه ان انذر قوماك من قبل ان ياتيهم عذابنا
 ترجمه هر آینه ما فرستادیم نوح را سوی قوم او باین که بشناس
 قوم خود را پیش از آن که بیاید آنان را عذاب موم فقط و نیز
 در سوره اعراف فرماید جل جلاله اذ ارد سلنا نوحا الى قومه
 فقال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من دین غیر الترحیمه هر آینه
 ما فرستادیم نوح را بسبوتی قوم خود او پس گفت نوح که ای
 گروه من عبادت کنید خدا و نه تعالی را که جز او خدائی
 و پرستش سزاای نیست و نیز در سوره اعراف و بار
 ابراهیم علیه السلام فرمود و تلات حجتنا اتینا ابراهیم
 علی قومه الترحیمه و این حجّت ما است که دادیم ما ابراهیم
 را بر قوم او فتر و نیز در شان ابراهیم علیه السلام فرمود
 و اوحانا انما هم مشرکون یعنی فرستادیم سوی قوم عابدان
 و در بار صالح علیه السلام فرمود و اوحانا انما هم مشرکون
 یعنی فرستادیم سوی قوم پروردگار آنان صالح را و نیز
 در بار اذقان فرمود انا توین الفاحشه و ما سبکنا

من احد من العالمين ترجمه فرستادیم لوط را هر گاه گفت
 مرقوم خود را که آیامی آرید کار بسیار بد که سبقت نکرد بشما
 فاحشه کسی از جهانیان فقط و در شان شعیب علیه السلام
 فرمود و الی ملایین اخایم شعیبا و فرستادیم سوی مدین
 برادرانان شعیب او و همچنین نسبت موسی علیه السلام فرمود
 ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا الی فرعون و قتلناه
 ترجمه پس مبعوث کردیم پس ان رسولان موسی را
 بآیات خود سوی فرعون و کرده او فقط و در شان سیح
 علیه السلام فرمود و قال المسیح یا بنی اسرائیل اعبداوا
 الله ربی و ربکم ترجمه گفت مسیح ای بنی اسرائیل عبادت
 کنید خدای تعالی پروردگار مرا و پروردگار خود را فقط و همین
 سان حال رسولان دیگر که مبعوث اند قوم خاص و مرسل
 بر سالت خاصه اما حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
 و آله و سلم مرسل و مبعوث است سوی جمیع الناس چنانکه
 حضرت خاتم النبیین علیه الصلوٰة و السلام را خطاب کردند
 سمات برنواخته و باعلام این امر یعنی رساله عامه مامور فرمود
 اما قال عز وجل قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً
 ترجمه بگو ای رسول الله که ای مردم ز او یعنی اولاد آدم

بر آئینه من رسول خدا یم بسوی شما همه سراسر فقط پس این
 قصر از باب قصر صفة علی الموصوف حقیقی شد و مع هذا نیز قصر موصوف
 است علی الصفة یعنی بر صفت رسالت محیطه عامه مقصود است
 ذات رسول رب العالمین سید المرسلین محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله وسلم و از آن تجاوز نمی کند رسول الله
 بسوی صفة رسالت خاصه که بسوی قومی دون قومی و گرو
 غیر گرویی بود پس هر دو گانه قصر اختصاص این صفة بر ذات
 سرور کائنات و اختصاص ذات قدسی شما اشرف البریات
 علیه التحیات و التسلیمات برین صفة پیدا و هویدا و امکان
 هذا مقصودنا فقل حصل بعون الله تعالی و هو معبودنا
 و نیز هویدا شد که الف لام در قوله تعالی الناس با فاده
 استغراق است یعنی همه و سراسر مردم را در حقیقتی که
 قومی از اقوام و ضلعی از اصناف مردم را در بل فردی از
 افراد بنی آدم ازین دعوه محیطه خارج نیست و می تواند که
 الف لام جنسی بود یعنی هر یکی از جنس مردم و قوله تعالی
 قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً مفسر و موضح
 بدین احاطه است علی سبیل التخصیص و التفریح اللهم صل وسلم
 علیه و آله و ایما ابد قوله انی قول البیضاوی المعجزات الباهرة

یعنی مثل اعجاز قرآن مجید باین توضیح که منجمله معجزات صادق
از دیگر رسولان و ذوالعجزات علی نبینا و علیهم التحیات و التسلیات
هر معجزه که در زمان شان ظاهر شد و هر خارق عادت
که ازان راستان به پیدائی رسید صرف در حین وقوع
و زمان پیدائی هویدا بود و باز باندک دیر ناپدید آمد و
ذکر و روایت در کتابی از کتب یا لسانی از السنه نشانی
از ازان پیدا نماد و افسری ازان باقی نیست مثل انقلاب
عصای حضرت موسی علیه السلام اولایینی در اول
و له نظر بصورت حیه یعنی مار جزو در بار یکی پیکر و خردی جنبه و با
سقط آمدن همان حیه به پیکر ثعبان و از دماغ در کلالی
پیکر و بزرگی جنبه و همین سان روشنی بدیضا که در پیشگاه
فرعون کشاد و چشمان را دیده افروز شد و بسوی
صدق رسالت ان فرستاده حضرت هستی خداوند
رهنما آمد و آن بسته چشم تیره و درون ناپاک را دینی
فرعون بد بخاد را تقدیر خداوند تقدیر جلالت است که
موش نشد و همچنین انفاق بجز یعنی شکافته شدن دریا
نیل بحر عبور ببنی اسرائیل که بنی یعقوب علیه السلام را از
فرعون نجات داد و بر فرعون و جنود او در مرگ بکشتاد

و نیز معجزات حضرت عیسیٰ سیح روح الله علیه السلام مانند ابراهیم
 و ابرص یعنی بنیاد کردن کور مادر زاد و شفا دادن بشخص مبرص
 و اعیان موتی یعنی زنده کردن مردگان و اشباع یعنی سیر کردن
 آن حضرت پاک زاد عیسیٰ نجسته خدا چند هزار کس را بچند
 نان پاره نان و میوه و دیگر معجزاتی که از ان والا خباب روح حق
 بظهور در آمدند اکنون صرف در انجیل و تورات موجوده دست
 قیدان مضاری و یهود و مرقوم و موجود اند و نیز در قرآن مجید
 مذکور و هرگز با نهائیه تا ابدان آن هر دو ملت و نیز پیران
 ملت مصطفویه علی صاحبها الف الف تحیه و سلام جاری لیکن
 آن همه صادر است رفتند و بگذشتند و معنی ذهب العین
 و بقی الاثر یعنی اسفل و عین آن رفت و بگذشت و نشان آن
 که روایت و حکایت بود هنوز باقی اما از معجزات مستمر حضرت
 سید المرسلین خاتم النبیین رحمته للعالمین محمد مصطفیٰ محمد بنی
 علیه و آله التحیات المبارکات و التسلیحات الزکیات
 فرقان حمید مصحف مجید است که اعجاز شش از زمان نزول الی
 هذا الزمان روشن تر از نور شمس و دنیروز و اولی البصایر
 و الابصار را دیده فروزست قلوب صافیة بانوار باهر آن روشن
 تر از نور شمس است آسمان افکار اهل سعادت بلوایع ادراک

غوامض ان سر اسر دشمنان بر شاکت مبانی و لطافت معانی
 و تقدس مضامین و صدق براهین در زمان نزول ان فصحا
 قحطان و بلغاء عدنان را هر گاه تجددی و ایراد اقصر کلامی مقابل
 ادنی سوره از سور قرآنی بار بار خوانده شدند زبان لعجبه
 ثن دادند و نگارنده که نقد سعادت در کیسه بخت مهیا داشتند
 تبصیر و ایمان بجزه و رشده و طایفه شقاوت پیروزه
 بجزه دستی مدد و عناد که اسیر و اهل سدا و سید امر سلین
 پاک نهاد علیه الصلوة والسلام الی لوم التناد داشتند از سر
 وقاحت و ناراست کوشی گفتار هذا سحر مستمر و سحر پیر
 یعنی این کلام جاد و حی است سحر مستمر و سحر پیر است که نقل کرده شود
 بزرگان دادند و اکنون بهم کشف سرایر بلا فقه و بار کشاد میوند
 پیرایه و تبیان مقاصد علمی و تذکار مصاصد علمی و نشان داد
 هر چه در معاش و معاد شاید و هر چه نیکیان و فرزندان
 سوتی خوبی و بی راه نماید بر بلغاء هر زمان و فصحاء اقطار و بلد
 از هر قومی که باشند و از هر طبعی که بشهرده گردند از طهرین ^{الشمس}
 و این من الاسس است بشرطی که در فنون بلاغت مهارتی هم
 ستا و خبرتی دانش و تشا و طبعی بالضاف و خاطری و دور از
 واعتصاف داشتند باشند و از رتبه تقصیر رقیبه ستمت آنان

و راسته و آزاد و اقصی مرام آنان راستی و سداد بود و اگر
 بالفرض و التقدير دانشمندی خبر علم بلاغت را یلبی در راستی
 این کلام رب الانام منزل علی رسول الله علیه الصلوة والسلام
 و خراش گردد و شک جان به پیریشانی کشد همانا هرگاه باراده
 جدا شدن راستی از کاستی و تمیز صدق از کذب
 و افتراق حق از باطل در آیات قرآنی و مضامین این نام
 آسمانی تامل صادق بکاربرد و فکری صائب در دل آورد
 بتوفیق الله تعالی که هدایت و ضلالت مقدر تقدیر است
 انکشاف اعجاز این معجزه مستمر منزل این ریب و دفع آن
 سپیدار می تواند شد و هو العاوی لمن شفاء و المفضل لمن اراد
 و از همین جا است استغراق سلب ریب از قرآن مجید در
 قوله تعالی ذلک الكتاب لیس ریب فیه بورد لا نافی صدر
 نکره یعنی بر کلمه ریب باین معنی که کسی در آن هیچ شک نیست
 با وجودی که از طوائف شرک و فرق منطال مرتابین بکثرت
 بودند مرادش این که این آسمانی کتاب موقع شک و محال ریب
 نبوده است اگر داننده با انصاف را شک در دل آید باید
 تامل زائل و نابود شدن می تواند پس آن شک قریب الزوال
 و ریب زود انتفاء را بعد و محتمل و منتفی بحجت تعبیر فرموده است

یعنی این کلام قدیم در نفس الامر و فی الحقیقت مظنه شک
ماند ریب نبوده است اگر واهی بی انصاف یا متعنتی سر اسر
اعتداف بشک در افتد و زبان پیرزه بر کشاید بگفتار پیر
بارش اعتدانی باید و بسوی اغوار آن مغوی ناپاک التفاتی
نمی شاید که آن خود از خدایع نفس اماره و مقتضای مرض عسیر
دل بیمار است انچنان که مرین مرض صفرا انگبین را تلخ سبز دارد
و شکر پالوده را امیزارت خنطل بشمارد در آرد و حال آنکه در
انگبین خالص تلخی نیست و در شکر پالوده مرارت نه الحاصل
این معجزه جاویدمان یعنی کلام خداوند حجاب معجزه است
سمره و فرجودی است جاویدان مانده که هر جا و هر زمان
در بلاد اسلامی و هم در دیگر بلاد و امصار پنهان عدت
شماره و فرزونی و پشتماری است که از حیطه احصاء و احاطه
تعداد دور گشته و در هر آوان پنهان هویدا می و پیدا
که گویا همین زمان و همان آن از فرازین سپهر بر زمین
و لحای راستان را نور افروز گردید هر دم صدق رسالت
حضرت سید المرسلین صلوة الله و سلامه علیه و آله و سلم را
با سعادت هوایمی کند عجب است از گرویی که دعوی فرزندی
بر زبان دارند و باز از سعادت آن پنهان بطلب در افتاده

این معجزه و معجزه
سکون را میگوید
و او معروف و در آخر
السنی پیرانه و خارق
عادت که از پیشانی
پیر آید

بنسبتی این آسمانی کتاب علوی خطاب می دل نمی آرند و ذلالت قدسیر
 الهی نیز احکیم و هو با سر احکمته علیم و علمه ازلی ابدی قدیم لطیفه و مکر و الله
 اعظم و علمه احکم و دل می گذرد و همانا تراویده بحر رحمت اوست نعمت رحمت
 که در اعطاء این قدسی خطاب یعنی قرآن مجید معجزه ستمه جاوید مانده
 بحضرت خاتم الانبیا و امیر سلین محمد مصطفی حبیب العالمین صلوة الله
 وسلامه علیه و آله و محمد اجمعین و خلفائهم الراشدین اکرم الخیالین بوده
 که هرگاه رسالت عامه محیطه آنحضرت علیه الصلوة والسلام آخر الرسالات
 و فذکرة النبوات است امتدادش تا دامن قیامت کشیده و سلسله
 آن تا ظهور بعثت و نشر بدرازیها رسیده و زنجیره بعثت دیگر انبیا
 و رسل بعد ازین بعثت شامله و رسالت کامله که ذات قدسی حضرت خاتم
 کائنات سر و موجودات علیه الحیات و التسلیات بان منتهی آمده
 بانقطاع و آمده امتدادش بانتهای پیوست نباء علیه مرد با انصاف
 راستی شپره هرگاه بتوفیق خداوندی و هدایت ربانی راه خدا بخواهد
 و طریق راستی پیر و بدو بان راه هدایت پناه ره سپار آمدن آرد
 برادر تمیز صدق از کذب هرگاه خواهد این دایمی معجزه را که هر وقت
 موجود دست نگیرد و بصاحب معجزه ایمان آرد و بر روشنی دل و
 تابانی فکر بپایان این درخشان فروغ که قرآن مجید بایشا همراه توحید
 یگانه خدا و تجید خداوند هستی کشا که شرک و همالی در خدائی و پیرش

سزای ندارد و از پدر و مادر و فرزند و زن همه پاک است و از لوازم
ماده و نشان حدوث و عجز و امارات جسم و جسمانی سراسر منزه
و مقدس راه بردن تواند و بر طریق اقدام حسنات و سبیل ترک
سیاست و تقیای کردنش همه آسان بود بیاری توانا خداوند و انداختن
و ناگزیر می باشد این جاویدی معجزه فرمود مستقره از مسالک مسالک
یعنی کفر و شرک و زندقه و الجاد و فسق و فجور بر کنارش دارد اما توفیق
بیزدانی شتر است و هدایت ربانی در کار و بدون توفیق باری
غیر از حصول سعادت همه دشوار این سعادت نیز در باز نیست
و تائه بخشد خدای بخشنده بر مرد با انصاف و دانشمند نکته دریاب
بعد از آن تفاوت بین المعجزات تفاوت در میان اصحاب
المعجزات یعنی مرسلان اولی الدرجات علیهم التسلیمات و التسمیات
و اوضح و لایح می گردد باین وضوح که صاحب معجزه مستقره یعنی حضرت
خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و آله و سلم را بر اصحاب المعجزات
یعنی رسولان دیگر تفضیلی همه بین و رجحانی سراسر برود اجماعی تواند
از بصر آن که برهان صدق رسالت صاحب معجزه موجوده خود
الان موجود و پیش چشم هر مصدق و عنود مرئی و مشهود دست و اگر
با وصف چنین وضوح و ظهور اشقیاء را دیده بصیرت کشاده
می گردد تا و ان پیر که بود و ضمان آنکه که باشد و از همین جا

در تفسیر بیضاوی قوله بتحا قلوب الدجی یعنی هر زمان و هر او ابریزند گما
باخبر و مشاهد آن باهوش که دل بهنوا و دیده بینا دارند ساطع الظهور
خلاصه کلام آنکه هرگاه حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
نفیج المراتب اند از حضرت کلیم الله و روح القدوس و دیگر مرسدان
والامقار برگزیدگان خداوند کردگار علی نبیا و علیهم الصلوٰة
و السلام مانند اول اللیل و النهار بنابر علی بن الحکیم مطلق خداوند برحق
که کاری از کار تالش نمی از حکمت نبود علاوه آن معجزه مستوره
ازلی الظهور ملقب بهدی و بشری یعنی قرآن مجید این دیگر است
معجزه یعنی انفلاق القمر بیده علی روس الاشهاد باین اسما خرام
برگزیده ترین بارگاه رب الانام علیه الصلوٰة و السلام نخستین که
تفضیل اش را بر بانی بود همه روشن و استمرار رسالت اش را در
بنظهور در آید همه بن پس این شاهین حد لاین اول کلام رب القوی و
معبود ملک مقتدر دوم علی روس الاشهاد الشفاق القمر تفضیل این
مفضل یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر بیشتر کل من عند الله
عز وجل یعنی گروه قدسی شکوه سراسر مسلمین مقبولان رب العالمین
و معجزه اید و اوم و استمرار ملت غر او شریعت بیضیا این سراسر
اهل الهدی خیر الوری خارج السموات علی شهادت گزایند و اوم
راست نیربان پیر بانی چهره تر برز با نهای سراسر اهل جهان

بر لب سپارند باین انکشاف که الشفاق القمر روشن تر از خورشید
 گفتار برافروزد که صاحب معجزه آسمانی که بدست اش ماه لشکرات
 بهمانا فاضل ترست بر اصحاب معجزات زمینی که معجزات آن گروه
 فرازین شکوه از زمین بر مگذشت و آن مفضل بر اجرام علویه
 سماویه مصرف گشت و خود شهرورست چه نسبت خاک را با عالم
 پاک و معجزات آن سودگان با نقصان رسیدند و معجزه این
 مقبول ترین انبیاء و رسول هنوز بهمان جدت و نوبیست نظر برین
 بی شک و ریب آسمانی را بر زمینی و صاحب معجزه مستقره موجوده را بر
 اصحاب معجزات منقضیه ماضیه رجحانی بهم پیدا است و پاسخ آمدن شریک
 که بر مانی موجود دارد و حتی اعجاز قرآنی شرایع من قبله را بر اسرار
 نرد درست و اندیشه رسا هرگز فرمان ندید که مرد عاقل بر مان
 موجود و عیان را ننگرد و بسوی دلیل گشته رو آورد زیرا که خود
 شهرورست که عیان را چه بیان و مخفی محتاج است بسوی شرح
 اعدان لطیفه دیگر از آنجا که حکیم مطلق جلالت حکمت و عمت رافقه
 بقولای قوله تعالی الشیخ الاسلام صمد سارک یعنی چه فراخ فکر و عیم
 ماسینه ترا حضرت سید المرسلین علیه السلام و آله و سلم را بعد
 علم و فزونی حلم و فراخی حوصله و علومیت و استجماع فضائل کامله
 و احتواء محاسن رذایای شاه سینه قدسیا گنجینه بانوار اسرار قدس

و لو امع شوارق النش و سوارق لوارق معارف و اضواء جان فروز
 لطائف برآموده و الیواب فیوض قدسی از بدو آفرینش و افاتگون
 بر رو جانیش بکشاده تربیر کشوده بصفت خاصه شرح صدر مختص آورد
 در عالم جسم سینه معارف گنجینه اش را بشکافت و بنورش برآمود
 اینک که آن رسالت باطنی اورا که در ازل الالال بود در دست
 ظاهری فرمود نتیجه مشابه بان الشقاق که شرح صدر عبارت از آن
 از دست اعجاز ان مفسر شرح الصدر صد نشین بزم رسالت علیه السلام
 بطور آورده یعنی الشقاق جرم علوی که قهر باشد با فیض و اظهار را
 را از فرمود که شرح صدر و شکاف سینه رسالت گنجینه اش از بهر آن
 که زمان پیدا رسالت دست اش بدان رسد که نورانی کوکب آسمانی
 را که بسینه انوار گنجینه آن برگزیده خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی الجمله
 مشابهتی دارد هر چند مشابهت تامه در میان نیست از بهر آن که
 ماه بلبلان پیکری روشن است و صرف شب فروز و سینه انوار گنجینه
 این خورشید آسمان رسالت بشوارق اوقات قدس سر اسر نورانی
 و سرایه روشنی شب روز است اما فی الجمله نسبت در میان و وجه
 من الوجوه تشابه و بهم پیکری عیان است بشکافت و تفرغ آن مقبول
 ایندی بارگاه صلی الله علیه و آله و سلم از کائنات سفلیه فر از منبر
 در علویات بهم دست برکشاید تا از ان تزیج آن سید اکملین

خاتم النبیین علیہ الصلوٰۃ والسلام بر آسمانیان و زمینیان روشن
 تریدید آید اهل سعادت را دیده بنور تصدیق برافروزد و در باب
 بصیرت را چشم یقین کشاده تر بر کشاید تا بوساطت چنین نور و
 مباحثی فروغ این تابان تر از هو بر نورانی نشین عینوی برین
 راه کشانید و جاویدان جاوید بدخشن دیدار حضرت نور الانوار
 تعالی شانہ فروز شگاہ دل بنور یابند و اگر نشینی از بی سعادت تاثیر روز
 و تاریک در یابستان ظلمت اندوز با وصف مشاہدہ چنین معجزہ
 بایرہ از در انکار در آیند و دیده دل بر روشنی تصدیق کشانید و بوی
 ادب نسبتہ داد این این آسمانی معجزہ بسحر و حضرت معجزہ کشانید
 را با سحر السحرین خود را از سعادت و جهانیان و از بد و بقا
 شقاوت ازلی کہ بہرہ چنین بی سعادتان برگزیدہ شدہ دل با دعا
 و زبان با قرار بنیاد زبانی پدید نیاید و ضرری پرده از رخ برکشاید
 زیرا کہ چنین درخشان فروغ تابان دخیل را نادیدن ناخواستہ
 نارسانیش و نا توانی بصیرت ان بہ نسبتہ چشمان آروشنی
 صدق رسالت را با حجاب و اختفا کشیدن نمی تواند آنچنان کہ
 شیرہ کو بخت اگر بنا بر ساینش خود بفرغ خورشید روز
 افروز دیدہ کشادن نیارد ان گیتی فروز را
 و جهان فروزی و خست ظلمت سوزی ضرر روز یا بکار نیاید کم و کثر

این نه دیدن کمال رخشالی است	نی دلیل خفا و پنهانی است
مهر روشن گهر بر خشالی	در گرفته جبهان تبابانی
لیک بلی دیده اش نمی یابد	شیره دید مهر چون تابد
دیده بسته شدش بنادین	کو چشمی او ز تابیدن
شایشی نیست در گهر آن را	بسته چشمی ست در نظر آنرا
زین نمی بنگرد فروغ چنین	مهر را خود زیان نبوده این
شیره گر چه دیده بر بسته است	خود بطلست ز روشنی بسته
نور خوشید را نهان نکند	خبر بخود بر و گر زیان نکند
حیف صد حیف بر بخشی از کم دریا بشان شقاوت پشروه که سعادت از	
بهره نداشتند و شقاوت ابدی در کارشان بود با آنکه خود میداشتند	
که سحر را در اجرام علویه چیره دستی همه محال است چنین معجزه با بهره را که	
در اجرام علویه تاثیر کرد یعنی ماه با شارت معجزه بشارت سرو کائنات	
علیه التحیات والتسلیمات بشر کافستند گفتمند و چنین درخشند نور	
که دست قدرت هستی فروز جلست قدرته بر روشن کردن نور رسالت	
حضرت سید المرسلین صلوة الله وسلامه علیه و آله الی یوم الدین بر	
و دست برگزیده نودینی حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه	
و آله و سلم را میاخی این کار برگزیده بگو چشمی خود نهفته و تاریک ماندن	
درخواستند و بران گروه تاریکی پشروه کشاده نشد که نور خوشید را	

اگر سبب پیشی بیخیزد کیف دست پوشیدن در خوابد کشاده چشمان
 بر هر زه کاریش نخبند و بر نادانی اش رحم آرند که بیمار به بیمار
 نادانی است از دیدن نور حجابان افروز نیر اعظم چشم خود بر نه بندند
 و افزون تر حیرت از گفتار گرویی از اهل ایمان که بنابر است پندار
 خود در افتاده این معجزه ظاهر با هر را که روشن تر از خورشید و خورشید
 دیده فروز است هنوز به بیدای نارسیده منتظر الوقوع موقت الظهور
 روز قیامت پندارند و تاویل تنزیل گفتار مابین زبان آرند ولی پند
 که چنین گفتار آنان منکران بدین را موبد گفتار است و با ستواری
 تش پندار و معجزا با اصحاب است گفتار بتکذیب هم گفتار آمدن
 و با معشری که برادران خوار اهل ایمان زبان بکلمه سحر سحر می کشاد
 ساز و ارشد خداوند مهربان تهمان دان همه را دیده دل بر کشاد
 که از ان روشنی معجزه شوق القمر روشن تر از خورشید و چشم دلشان
 در آید تا این تابان فروغ را در روشن تر نگردد و نصف احوال
 گرویی که چشم تامل بر سبب این معجزه با سیر راه بیدای نارسیده
 پنداشته منتظر الوقوع در روز قیامت گفتندی برده نباد رستی
 احوال و تاویلات از راه راست بیرون نیفتند همه اهل ایمان
 ایزدی توفیق بهترین بر وفق یاد اللہم آمین و انت رب العالمین
 یا ارحم الراحمین لطیفه دیگر بر کشاده چشمان بسته نما که

و ناخذ او ندخل ثلثه سرور کائنات سرما پستی موجودات علیه و علی آله
 و صحبه التحیات و التسلیات را اگر چه زمین معجزات انمایه عطا فرمود
 که از شماره عشرات در گذشته بآت رسیدند چنانکه اصحاب سیر و از
 تاریخ با سند معتد مستنده و زانمه نامعتبره بضبط تحریر سپردند
 اهل ستاد و اسرما به فزونی تصدیق و استواری ایمان ساز کردند
 همچو فراخی دعوت کبیری کردن آن جلوه موجودات علیه التحیات
 بسیار شماره مردم را بآنک مقدار سی از آرد و لجم و همین سان شیون
 کردن آب چاه شور بلبلاب دهن مبارک و از آله امر امن مرضی و اغنا
 اهل فقر صرف بکله دعا و همین سان معجزات دیگر که از ان سید امیر سلیم
 صلی الله علیه و آله و سلم افزون تر از دیگر مرسلین بتواتر و توالی علی رؤس الاشبا
 نه پندای رسیده ارباب سعادت را تصدیق افزون دارند اما از آسمانی
 معجزات معجزه ثلثه بشهرت تمامه وصیت عامه کاشانه افزون ایمان اند
 نخستین کلام قدیم قرآن مجید باعجاز معالی و مبانی و تمیز معراج آن
 مقبول نیز دانی بفرانسی گاه قرب ربانی سویمین انشقاق ماه اسما
 اما اعجاز آن دو نخستین یعنی فرقان حمید و معراج آن برگزیده مجید
 حسی نبوده از بحر آنکه دریا بش اعجاز قرآنی و البته ست بر کمال ادرا
 غواض علم بلاغت و خبر معراج صرف باخبار ان سرور اسرار الله
 اخبار علیه الصلوة و التسلام فالتعاقب اللیل و النهار پس این سرور است

از هیات نیستند اما اهل ایمان را افزون تر از مشاهدات و یقینی
 تر از همه متواترات خاطر نشان و دلنشین و سرمایه فروزش کاشی
 یقین اند لیکن کوتاه نظران کم در یابش را که از راک آنان بسیار
 مقصوری باشد و بنظریات و عقلیات راه کشادن آنان دشوار بود
 بنا علی هذا و الله اعلم با سر از حکمت و انما خداوند این سویمین یعنی انفلک
 قمر را که از محسوسات بود به پیدای کشید تا سنی در یا بان و محسوس نکران فرود
 این آسمانی معجزه مفسا و تیه الاقدام آیند و بنکران تمتعت حجت خداوندی
 تمام شود و بساط معاذ بهر کاذبه بالکلیه نور دیده گردد و زیر آتش گافته شدن
 ماه بچشم پیکری دیدند و باز بهشتی از منظر کان یکباره مستمر زبان کشا گردیدند
 و ازین دریافت می گردد که هدایت و ضلالت گارسته تقدیر خداوند
 قدسیت اینرا که کنند سعادت کسان کسان ببرد چه کند که نرود و آنرا که
 نفرین خدا بطلد کده ضلالت می افکند بشا به راه هدایت چه سار و سپار
 شمع قبول خاص در گاه الهی نشاید یافتن خواهی نیوای
 اللهم انت الهادی الی القراط المستقیم این بود مختصر گفتار که با تعبیل
 از هرزه و تطویل بدون معاساة تکلف و تاویل در ایضاح وقوع معجزه
 شوق القهر از سرور عالم خیر البشر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آشکارا تر از روز
 بل روشن تر از خورشید گیتی افزون از زبان تر و دیده و سعادت و قوت
 و سعادت نجات خامه راست بیان گزاردند و نگارنده اش گردید

اللهم قبل مني وانت ارحم الراحمين وما توفني الا بالله وهو نعم الوكيل
 ونعم المعين واخر قولي ان الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين
 والصلوة والسلام على سيدنا سيد المرسلين خاتم النبيين رحمة
 للعالمين محمد المصطفى المبشر في صحف ابراهيم وموسى وعيسى
 وآله واصحابه اجمعين بعون الله تعالى بيان سيد رساله تذكروا
 معجزة حضرت خير البشر صلى الله عليه وآله وسلم در ايفاض وقوع اين معجزة بابر
 خاتمه تذكرة شوق القمر و نشر
 الحمد لله بهي الا على رب السموات والارض والصلوة والسلام على من
 دنى قدلى قاذق سبان او ادم ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى
 يوحى وهو سيد المرسلين خاتم النبيين محمد المصطفى وآله ^{عليهم السلام}
 واصحابه معشر الهدى وخلفاء الذين بتصديقهم الهدى نرى
 وبسعيهم الدين ارتقى اما بعد برار باب صدق وصف واصحاب
 خیرت و ذکا باختفانما ناذر توفیق خداوند رب العالمین و افاضه روح
 پیر فتوح سرور عالم حضرت خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
 صدق نیت علو همت و ارشاد و هدایت حضور و الای و فرزندی
 ظهور عالینجا بمدح الالقاب منی الخطاب شوکت و اہست ایام
 روشن تر از خورشید جهان تاب نواب صاحب بہادر ریاست آرا
 سروری گاہ دار الاسلام محمد آباد عرف ثونک شرف آفر کبارس

دام اقبالهم وضاعف اجلا لهم که نام نامی واسم سامی این سرور والا گوهر
آغاز این رساله نسب بیان و نامش تفسیر و بتیان و بارقام و اتسام
شرف افزای عنوان گردیده این مختصر رساله و موجز بحال از دینیت
علاله نامیده تذکره شوق القمر معجزه حضرت خیر البشر صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم تدوین در آمد و بی پایان رسید با همه عجالت نگارش
بر بسته آمد و با همه زودی بیکسر کشا گردید صرف در سه روز نخستین
ببینک یعنی مسوده و نیز راستندیس یعنی بیضه نگار را رسیده
خاتمه را سعادت افزود نامه را قرضی بر اند و ناگاه را باور یافتند
دانا داند و باور بش کند که هرگاه فیض نهانی کوته بار کشاید
اضاعیف این نیز همه آسان و افزون تر جالب سپاس بهین
که اهل دانش را دیدنش شادمانی افزودار بابا یانش پسندیدند
در حضور فرزانگی و اقبال ظهور خدام علی مقام نواب صاحب مجاور
مختتم الیه دام اقبالهم بشرف استخوان مشرف آمد خداوند
مهربان پزیرفته اش فرماید و در بای میمنت بزرگدگانش
خصوصا برین سر و حشمت و خرد گستر دام اقبالهم
بر کشاید و از نگار بند بیکر آراسی این رساله عفو ماغم و
آخرش خطیات فرماید و سعادت و جهانی بهره ربا آرد الله لهم
خاتمه تذکره شوق القمر در نظم

نظم

شکر خدا گمان رقم جان فروز
 نامه نگذرده را سستی
 گفته پاکیزه بگیرند یاد
 لغزش مستوده جو بگوش آوند
 ای بفر چشم یقین کرده باز
 سوزی چنین نامه پاکیزه بین
 ماه شگافیده هویدا نگردد
 هست دوپاره شده اندیشه
 مهر رسالت اش در پاره در
 شوق قمر هست چو ماه تمام
 سرور دین پاک رسول خدا
 علت غای وجود جهان
 راز نهفت همه پیداکشا
 مقبل درگاه خدای جهان
 رخسار خستیه ز محرم وجود
 آنکه سر آغاز جهان گسری
 پلین ز پیدائی اغراض است
 هوش نخستین بر فرزگان

خشم کشا آمده مانده بود
 پانگش انید سوزی کاستی
 راه توانست بدانش کشاد
 معنی بالوده بهوش آوند
 یا ایش پاکیزه سراجان نواز
 گفته ز بند ارسمه و نیزه بین
 نوز رسالت همه پیدانگردد
 شکرش اکنون تو چنان خوش
 نوز خود بش کرد به گیتی پدید
 معجزه حضرت خیر الانام
 راه نماینده به هستی کشا
 سبدر انوار ز بوجو جهان
 حکمت دادار برکش سزا
 خواسته هستی کون مکان
 مهر جهان تاب سپهر وجود
 بود خرازیده به پیغمبری
 کلاک قضا هستی او نقش است
 گوهر آن پاک فروزان توان

فخر رسل نازش پیغمبری
 آنکه بجراح زنه آسمان
 پاک خدا بهره ز قرباش بدو
 هست دلی پیش تنلی بیان
 گفت باو هر چه بد بگفت
 نفس نتواند نبرای این بیان
 گوهر چون و چگون را بدید
 سوری اش داد به پیران
 نفس کز پیش همه نور و ضیا
 دیدن او نور فزای بصر
 خاک درش ناصیه پر نورتن
 هست محمد بکلام قدیم
 بعثت او رحمت گیهانیان
 باو بجانش ز خداوند بود
 نینر بر آل اش که همه ظاهر اند
 نینر بر اصحاب فرارین شکوه
 و نینر بر اصحاب خلافت نشان
 گوشش این معشیر پاکیزه کا

در اول دین
 در آخر دین
 در اول دین
 در آخر دین

ختم رسالت بجهان رهبری
 رفت فراتر که بود لامکان
 راز نهان بر دل پاکش کشا
 قربت او ما بخدای جهان
 کرد عیانش همه راز نهفت
 هر چه کشادش ز خدا آن زمان
 رفت بجای که خدا بش کشید
 گشت از ان سرور دین گستران
 بیکر او غیرت محرم سما
 نور خداوند از نور جلوه کرد
 رخس فروزنده تراز هوکن
 احمد و محمود بخلق عظیم
 سنت او ملک بانیان
 بر و کش و جا و مدح و درود
 پاک ترین باطن و هم ظاهر اند
 پاک سرشتان ستوده کرده
 طبع سزایان ز خدا جهان
 دین خدا کرد همه استوار

باو خداوند ز کردارشان
 بهمت نواب معالی جناب
 عالم و عامل بجزدگستری
 سرور باگوهر و بادین و داد
 باهمه اقبال و جلال و شکوه
 آنکه بمن دوا خطابش بود
 و الی ثونک ست بصدد فری
 حامی اسلام محمد
 باد اقبال و بجزو عسلا
 سایه این سرور فرخ نهاده
 نظم سخن را بفرایمی کشید
 دانش و فرمانش بشده میر
 هر چه بمن داد زمعن نشان
 معنی ازو لفظ ز من بزرنگر
 لفظ بود قالب معنی ست جان
 لیک بداننده بود آشکار
 باد چنین نامه بفرخندگی
 بار خدا یا همه نا کاره ام

راضی خوشنود ز گفتارشان
 سرور اسلام ستود خطن
 مهر فروزنده و الاسری
 داور اسلام فروزان نهاده
 دل بجزا بسته معارف پیروز
 بوسه که مجد جنابش بود
 نازش و الای و شان می
 خان بجا در لشکوه علی
 یا و را و داور رب الوری
 در همه آفاق بگسترد
 جان معانی بکلام مید
 زین دو فروزیده سخن گستر
 کلاک و ز باغم نشن ز اثر جان
 نامه این بهر دو به پیکر نگر
 هست یکی ظاهر و دیگر نهان
 معنی روشن بهمه روزگار
 روشنی طبع بتابندگی
 عاجز و در مانده و بچاره ام

<p>کار نبوده است مرا جگر گناه زشتی کردار من از حدیرون حسن عمل مانده ز من دورتر اگر من زشت مرا راه زد نفس من این سرکش خانه روز و شبم راه نثرندی کشاد غرق خجالت همه از کار خویش چشم پیاد و خسته با اضطراب چون ارم از کيفر اعمال زشت داورد ادا چه پیش آردم در چه گروهم بکشد کردگار آه من ز زشتی کردار من زهره ندارم که شوم عذر خوا زان که گنه هست ز اندازه پیش لیک بغایت ای کردگار هست امیدم که طفیل رسول سورفرمان خدا گستران خواجۀ عالم سبب کائنات</p>	<p>نامه اعمال من آمد سیاه موبس پیدی و سیاهم درون گاه بسویش نکشادم نظر سر کشم آورد ز گفت خرد دور تر هم بود ز راه صواب نیاندم از کيفر و کفره بیاد منقل از فکرت و گفتار خویش تا چه به پیش آردم این شسته کار چون شود منیک چنین حال زشت روز مکافات کجا دارم سوی چه بکشد ده کندر هگذار بسته ز بیم آمده گفتار من پیش خداوند ز کار تباه جان من از شرم همه سینه پیش پاک حسد داد اورا عزت گار در دو و چنان نازش اهل قبول فخر زسل خاتم پیغمبران پاک شیم پاک کترین اش صفا</p>
---	--

سرور دین شافع روز جزا
 احمد مرسل بفلك مہ شگاف
 بازکش مہر فلک از غروب
 تا نزد وقت نمازش ز دست
 آمدہ مقبول چنین سیراخ
 تا بنمازید علی مرتضیٰ
 روز قیامت کہ بود جان گزا
 مرسل پاکیزہ تر و راست کیش
 سجده کنان پیش خداوندگار
 لب بکشاید کہ خدای جہان
 ز آتش دو نذخ ہمہ را دوردا
 ہر کہ بتوحید تو جاننش کشاد
 نیز تصدیق رسالت زمین
 رستہ بیارش ز عذاب الیم
 پاک درودش ز خدای جہان
 چون قدم کار بجان بسپری
 خاتمہ باخیر کنی کار من
 گاہ فرود آہو رنج و تعب

پیش رو و رافع حمدی لوا
 تا بکند منکر دین اعتراف
 بہر علی نمازش کرا خوب
 خواست ز دارندہ افراز و لب
 دایرہ وقت بیامد فراخ
 و اوہ چہ مقبول رسول خدا
 گفتہ و کردار بسنجد رسا
 سرور عالم بحر ملی خویش
 مغفرت امت خود خواستار
 رحم ہرین امت من کن عیان
 پاک خداوندی و آمرزگار
 کلمہ پاکیزہ ز باننش کشاد
 بود یقین پرتوہ ہر اب فگن
 رخت مسوز انش بنار جہیم
 باد پیالی بروان جاودا
 گاہ گسستن ز تن پیکری
 نام تو باشد ہمہ گفتار من
 جز بشتہادت نہ بر آید لب

<p> پاک شهادت بودم حزرجان نام محمد سبز باغم بودم باد برین سرور خیر الانام ذکر تو آید سبزبان و لبم فکر تو جانم لغو زش کشد لطف تو ماند برهم رهون نیک عقاید بدلم استوا از همه زشتی بگریزم بکیش دور دارم ز ره راستی هر چه ز راه تو بدورم کشد دوردارش ز دل و جان من مصطفی پاکیزه کن ام و نشین امر خودت نقش روانم بکن تا همه این شوم از هر زیان نفس من از زشتی پندار زشت کان ز بدیها بکنارم کشد نبی تو دامن بنش ندی سپار سنت پیغمبر پاکیزه دین </p>	<p> کلمه توحید روان بر زبان صدق رسالت بروانم بود از بر تو پاک درود و سلام دور کن ظلمت تیره شوم فکر دگر روح لبو زش کشد کار من ابلیس نیارد زبون دار تو رفیق خود ای کردگار آز و هوا از دل و جانم بکش پاکنزارم بره کاستی ظلمت آن دور ز نورم کشد پاک بکن غصه و پنهان من پیشرو راست بدیناودین در دو جهان حافظ جانم بکن رسته جانم ز گزند و جحسان پاک زدا و از همه کدر از زشت رخت نکوی بکنارم کشد اگر بخلافش بکنم کار و بار سرور و سالار گروه یقین </p>
--	--

پیشرو و نادیده ای ابدی اسبل
 نور و هدایت ملت او جان فروز
 باد در و دشت ز سر و شان پاک
 سیه بر من کن بهر روزگار
 خاک در پیش بر سر جانم بکن
 بار خدا یا تو گناه هم بخش
 بنده نواز از سوی بنده نگر
 عفو بکن رفت گناه مرا
 تا نکشد کار بد شوارحم
 ریش درون سبک شد بدو
 کار داند و شکست استخوان
 رحم کن ای پاک خداوندگار
 بنده نوازی ست سزاوار تو
 اگر تو میرانی ز در خود مرا
 زان که به پیش تو زبون هر
 راز درون همه پیدا بتو
 جز تو که داند که چاه می کشم
 زشته و ناپاک زبون کارن

در شب معراج امام رسل
 گوهر پاکش همه گیهان فروز
 نیز ز پاکیزه در و نان خاک
 تا بشوم خاک نشین کن
 نور فروز دو جهانم بکن
 تار درون نامه سیاهم بخش
 رحم کن و سوی فکرت بگر
 پاک بشو نامه سیاه مرا
 رنج نه بینم ز تب کارم
 دیده فشان است شکر خم
 کار بیفتاد و دم را بجان
 بر من در مانده بجان نرا
 خاص به تو هست چنین کار تو
 خود تو بفرا که بگویم کس را
 نیست تو انشیر تو در کس
 چاره هر کار هویدا بتو
 خود ز خودم بار خفای کشم
 راست بچ آمده گفتار من

عفو کن و پوزش و توبه بپذیر
 سیری ام آمد که رفتن رسید
 پیگیر پاک گناه من است
 دیدن آن جان بهر اسم شد
 محو بفرمود کن اسب بی نشان
 از تو چنین کار بدشوار نیست
 قدرت تو بر همه آمد رسا
 رحمت تو گشت همه را محیط
 هست امیدم که رسول کریم
 بهر من خسته دل و ناتوان
 عفو کنی هر چه گناه کرده ام
 باد چنین هست امیدم کلین
 زان که تو خواندیش رحیم و کریم
 در حق این سرور پاکیزه خو
 رنج شمار بجز در و نولش کند
 خلق عظیم است و را گوهری
 بگویشهادت بودم خاتمه
 خود بکنند رحم بمن آن رحیم

رفته ام از دست تو دستم بگیر
 جان من از زلیست گشته ای
 روز و شب پیش نگاه من است
 کار بحیرانی و یاسم کشد
 تا شود از پیش نگاهم نهان
 پیش تو کاری بجهان کار نیست
 حکمت تو آمده هستی کشا
 هر چه بهتر کتب بود یا بسیط
 آنکه ستودیش بخلق عظیم
 چون بشفاعت بکشاید زبانه
 گر چه همه نامه سیه کرده ام
 از کرم سرور دنیا و دین
 باز کشاده بکلام قدیم
 صاف بگفتی که روف است او
 در دشمار در و نولش کند
 رحمت مخلوق به پیغمبری
 زان لبعدت کشدم خاتمه
 چون نکنند کار بخلق عظیم

زافت آن سرور پاکیزه کار
 بخود نرسند که بمانم نثرند
 چون بدو دش بکشایم زبان
 پاک بسوزی همه رخت گناه
 کیست بهنم که بسوزد تنم
 سر و کفم آن همه سوزش که هست
 دان که شناخوان نمیشدیم
 پاک درودین که سزاوار است
 باد برین سرور پاکیزه کار
 فیض دهد و دش بفرارم کشید
 کس نتوانم بکسی برگزیناد
 جان من آمد چو از آن تکیه ار
 تنگی دل داد بیرون راز
 گر چه به بیکر بزبان بستگی
 لیک و اینچ چنین بوش من
 بوش بگوید که نهانش بدار
 چونکه ترا وصله بوده است تنگ
 راز درونی است فراموش کن

آیه رحمت ز تو ای کردگار
 محبس و دوزخ کندم پابند
 چیست گناهیم که نیار و زیان
 نیست کنی آن همه کار تباہ
 آتش سوزنده بجانش زخم
 چیره توانی اش بیارم بهست
 بهره و راز فیض بخشیدم
 از دو جهان در خور کردار او
 از همه و از پاک خداوندگار
 کار من خسته بجای رسید
 راز نهفته بدرونم نهاده
 تابشی آمد بزبان آشکار
 لب بکشاده ست بس آواز ما
 باد نمودم همه و ارستگی
 باز کشاده ست دل و گوش من
 راست بگفتم بزبانش مبار
 هست چنین کار براه تو سنگ
 گویت اندر زمین گوش کن

کار من خسته ز چاره گذشت
عشق محسوس برو انهم و سید
باد برین رحمت گیهانیان
جان مرا بنمود و بهوش کرد
جان و دلم خاک ره عشق است
شیفته کرد دست مرا عشق او
بهست خوشم کار بدیوانگی
بهست امیدم ز رسول خدا
گو بهتر هم بکشاید زبان
رحمت ذاتی اش بیار و بکار
مینوی پاکیزه شود جای من
شاد زیم مرگ بمیر و زمن
بهره شود زندگی جاودان
طل عنایات رسول کریم
علت هستی نشیب و فراز
تا باید بر سر ایمانیان
باد بر این سر و قدسی نهاد
ای ز فروغ تو جهان تابناک

لوک سنان آنسوی خار گذشت
از خودیم پاک بروم کشید
رحمت بیحد ز خدای جهان
نیست سخن بهست نوای ز درد
خاک درش مایه صد آبروست
نیست زمن بهست از گفتگو
مایه دریایش و فرزانی
ختم رسل خواهد هر دو سرا
خواهدم از داور کون و مکان
ز اتش دوزخ کندم رستگار
قدس کده مسکن و ماوای من
بار دگر زیست نگیرد زمن
زنده بمانم بدل شادمان
مهیبط جبریل و کلام قدیم
کرده اول ز جهان کار ساز
یاد بگسترده فرازی نشان
رحمت پاکیزه در رب العباد
مشرق انوار خداوند پاک

ظل تو خورشید بدیده کشید
 نیز ز تو دید که ماه منیر
 سایه تو نور فروز آمدش
 نام تو آمد بخدا حسنا
 میم ز مجیدست نشانی پدید
 جالود از حمد کثاده نشان
 تا همه گیرم بجان کار حمد
 میم دگر گفت که هستی خدا
 هر که جز او هست همه ملک اوست
 دال بود دال لبوی دوام
 هستی و پویسته او گوهری است
 هست قدم و نیزه بذات خدا
 نیز دلیل است که این دین پاک
 تا بقیامت کشدش این دوام
 نسخ نیایدش ز دین دگر
 راه کشانید بران بخردان
 رهبر و فرود چنین دین پاک
 دایم و جاوید بود چیره زور

زان که تر از نور خداوندید
 هست شگافنده شدت سایه
 مایه تا بیدن روز آمدش
 حرف بحر است هدایت کشا
 منظر تجید خدای مجید
 حمد خداوند خدای جهان
 ز آنکه خدا هست سزاوار حمد
 مالک ممالک یواجزا
 هر چه بملک اش بکند خود نکو
 کاین صفتی هست زربالاناک
 از عدم و کهنه شدن خود بری
 حادث و فانی است همه باسوا
 راه خدا یابی و آئین پاک
 یاور دین است خدای انام
 تا بشود روز جزا جلوه گهر
 آئین و یک سوز گزندان
 نیز جهادش بگروه هلاک
 نور فروزیده تر از نور هور

کس تواند که بیا ندادش	خو نبود کس که تبه سازدش
لیک قیامت چه بیاید قریب	بی شک ولا ریب یهود و العریب
صل علی نام چنین نامو	راز کنا هست چه بکناده تر
رحمت نیردان بودش بر روا	تا بفرازی ست سپهر و ان
یاد برین سرور خیر الانام	از بردادار مسلوله و سلام

تقریظ بنظم عربی

چکیده خامه بلا با شامه فاضل لودعی کامل المعی مستجمع الفضائل مستحسن الشامل
 ناظم بی همتا شریعت آرا و لسانین سخن بیان وقاد الفکر جاد و زبان جاوید
 دینیه ماهر فنون یقینیه صفا اخلاق سنییه ذوالکمالات الهیه انی اطیب لفضلیت
 امولوی محمد حسن سلمه الله و یعطیه ما یستلزمه خلاف عرومی امیر کوه قمر علی صاحب
 یلیح ابنا متعلقه اوده که باقتضای قدره او گوهر شناسی حضور اقبال علمور عیال
 معالی القاباب صابها در دام قبا هم اجل الله سرور آرا می اراد اسلام محمد الیوم
 نوک احوال شرف افزا بنارس و سلاک نحصان بارگاه فیض نیا هسلاک و بفرمان والا
 ترجمان حضور محترم الیه تاریخ واقعی از فتوح عالمک منظم در می آینه فارز بایسته
 نظم کشیده در آغوشی داد و معجزه بنظم عربی قصاید و حلیه شریفه حضرت عرش مرتب
 نسید امیر سلین خلاصه کائنات تمام البقیس علت پیدا اموجودا علیه و آله التحیات التسلیمات
 از دین بلاغت ترجمان نش چکیده سخنور این روز و روز بان نش پسندید و مدح طرز نش گردید

اکنون با حراز تو اب یوم الحساب باقتضای مکارم اخلاق ابیات بزم
تقریب این مختصر سائبر نگاشت اللهم تقبل وانت ارحم الراحمین بفضله الباقی

اخذ کتاب کسمط الدر

ایا این کتاب همچو شته مروارید

امضمونه امشروق الضحی

ایامضون آن شباروشنی آغاز روز

لما شقه سید المرسلین

از بهر آنکه نبی است آن ماستد بی غیر

نزول الصلوة علی روحه

فرود آید درود بر روح آنحضرت

کتاب الی الرشد بهدیه

نامست که بسوی شدر سهوده میشود

یلوح بکف الامیر الذی

می نماید در دست امیر که

جلیل المناقب ظل الاله

برین مناقب سایه خدا

سنی المکارم علی الهم

و شن با بلند مکارم و الاهمیت

ام البرج فیہ الدکر العز

بابرجی که در آن ستارگان روشن

الفاظه ام فلاق القمر

ایا الفاظ آن اند با پاره های ماه

نبی کریم رفیع الخطر

فست ازین شرف و قدر

من الله رب القو والقدر

از ایزد تعالی خداوند قوتها و قدرت

تلقاه بالفخر اهل الخبر

بگرفتند آن را بفخر ارباب علوم

اطاع له الدهر فیما امر

مطیع او در روزگار در هر چه که فرمان داد

بحضرة المجد من حضرة

در بارگاه او عظمت از جمله حاضر

سخا که کبر اذ اما زخمی

سخاوت او همچو دریا است بگواه جوشند

کرم الخصال صبیح الجمال
بزرگ خصایل روشن جمال
رئیس الافاضل فی علمه
امیرافاضل و مسلم خود
مورید احکام رب الکریم
تائیدکننده حکمهای خداوند جهان
محمد علی خان نواب لونا

اله الویری اسعد جبهه
خداای جهانیان نیک کردخت او
فلا نزال یا رب اقباله
پس دایما با دای پروردگار اقبال
فلما اشار الامیر الهمام
پس هرگاه اشاره فرمود امیر بهت
لمن فاق فی الفضل اصل الزمان
بکسی که فایق شد در فضل بر اصل زمان
هو الالمی الذی صیته
اوزیرک زود یابی است که آوازه او

باقباله فی الویری اشتهر
باقبال خود در جهان مشهور شد
دلیل العلوم علیم السیر
را بپر علوم بسیار داننده علم سیر
امام مطاع لاهل الخبار
پیشوای مطاع برای با خبرت و دانش
مضی البلاد کفور السحر
روشن کننده شهرها مانند نور سحر

لیمر الدهور علاه استقر
بگذشتن روزگار را بنزدی او جاوید باشد
الی ما النهار تلاله السحر
تا زمانیکه روز را بپیر و بوشب
بنظم المعانی الالهیه
بنظم که در معانی الهی چو رشته مروارید
واصل الکمال ید افتخار
و اصل کمال باد و فخر کردند
احاط البلاد اذا ما انتشر
احاطه کرد شهرها را هرگاه پراشیدان آوازه او

هو الا فصح اللوذعي الذي
 او فصح ترين زود بالي ست که
 هو الا بلغ الکامل لفاضل
 او بلخ ترين کامل فاضل ست
 شهيد الورى منتقى الفاضليان
 مشهور خلايق خلاصة فاضلان
 هو ابن عظيم علا جده
 او پسر کلان بايست که بلند شد بخت او
 محيط العلوم بلواساحل
 در پاي علوم ست سبک کنار
 هو الجهميد المولود نجف
 او گرامی پايه ست
 ادام الله الوسي ظله
 جاويد دارد خدای جهان سایه او را
 فضنه في زمان يسير
 پس تصنيف کرد اندر در زمانه اندک
 لقد جاء بالحق مر سامه
 هر آينه آور در راستی اقل او

بتبيان كشف ما استتر
 بنيكو بيان كنج خود بچشاده هر پنهان
 مناظره بالتحدي حصرا
 مناظره كننده در معارضه بتهذيب
 محيط النهر فيضه مستقر
 احاطه كننده غرد بافيض او دایست
 و اباءه من كرام الجهمير
 و پدرانش از بزرگان جهمير اند
 اسرافاه من في يدي القل
 دیدار با او را در دست او
 عليخان محامدا ما مختصر
 که حماد ان مختصر شد
 علي العالمين بلطف ابر
 بر جهانيان بلطف پاک سر
 مرشيق المعاني بلنج اله
 شگفته معانی و شگفته نشان
 بتلك العجالة فيما سطر
 در اين زود نوشته در هر چه که نوشت

قد بان عظيم
 دين شرف نام يک
 بيلع را مراعات
 بکلمه عظيم زير اکرام
 والد ما بید مصفا
 رساله عظيم الدين
 قاضي قصبه جهميرود
 کلمه جوده رعایت
 ايهام و مراعات
 الترام ۱۲

فيا حذا صدرة كالسما
 پس چه نيكوست سينه او همچو آسمان
 امبحر تلام اوفكره
 آيا دريای ست که موج زدن يا فکرت
 اما ط الشكوك ازال العي
 دور کرد و شكوك را دور کرد و كوی را
 جلا كل شك ولا شك فيه
 دور کرد و هر شك را و نیست شك در آن
 كتاب هدى كله للور
 كتابی است كه هدایت است همه را بر او
 سرواياته شافيا القصد
 روایات آن شفا دهنندگان سينه
 فمن لي بمدح يليق به
 پس كيست مرا عني معين بگو كه شایسته بود او را
 فاهل النهى قبلوا من شهيه
 پس ارباب خرد بوسیدند نوشته او را
 تقبله يا رب انت الولي
 پذيرفته بفرماي خداوند تو مالک هستی

تمت

ولغم الفواد له كالقمر
 و نيكوست دل او همچو ماه
 افيضانه ام سحاب المطر
 ايا فيضان اوست يا ابر باران
 فصار لمن انكر مزد جر
 پس شد برای منكر زجر كننده
 اذا الا لرتياب بقلب خطر
 هرگاه رسيی و شكی در دلي در آيد
 بياض سواد لعين البصر
 سفیدی است سياهی برای بده نشتر
 در اياته مذهب الكد
 و دلائل خردی آن در بندگان كد
 لان لسانی عراة المحصر
 زیرا كه زبان مرا عارض شد بستگی
 وقالوله حبد المستطر
 و گفتند چه نيكوست اين نوشته شده
 وصل على روح خيال البشر
 و بفرست بر خاطر بوال شديت عليه السلام

تمت

تقریظی

که جامع اسرار و الفضائل حاوی الکمال محمود الشیخ الفاضل سید و اسخو
 شیرین زبان اسمعی قالیق دریا بر موز افروم لودعی بلاماب کشف غوامض علوم
 در فنون تحریر عربی و فارسی سراسر شعر و روزگار و خدایت و حکمت افتخار اطباء
 بل حکماء اعصاب حکیم موحی محمد سلطان محمود خان حصار از دجید هم قدیم بار
 گزین دلی الحال مقیم لونی که در سلک ملزمان بارگاه اقبال پناه بند گاه علی حضور
 والا ظهور عاجب معالی القاب و ابصار بهادر دام اقبال و اجلال و الی ریاد دارالاسلام
 محمد آباد شریف لونی که شرف افزای بنارس و ملک بنظم فتوح مصر که زمان خلافت حضرت
 امیر المومنین الناطق با صدق و الصواعق ابن الخطا رضی الله تعالی عنه ایماندار
 بهره شد و اعلام اسلام را سرب بلند کشید ماموران و لا آیدار و در رهوار سخن
 در رشته نظم فارسی می کشد الله تعالی بفضله این پاکیزه نظم را بخیر و خوبی بختام
 سربایه بیود و بهر روزگار و در کامیانت باز کند و این والا اسخو را
 بمصداق شریفین محتضی و بهره وردار و الله سم آمین بحرمه
 سید امیر سلیم خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه
 اجمعین برین مختصر ساله نامیده شد که شوق القمر معجزه حضرت خیر النبیز گاشته

بسم الله الرحمن الرحيم

شجره سخن حمد بهای نیست که نخل وجود و محمدیه را شمرنا صفا قدسیه
خویش ستا و بشیم طرب خیز کلبا شمش عالم ملکوت از عطسه آدم و طور تحیر انداخته

فروغ ناصیه آفتاب عالم نور	محمد عربی آنکه ذاتش از ازل است
که ذات او در صفا خد گرفته ظهور	وجود قدسی او جوهر است و جملہ عرض
غبار کوچه او توتیای دیده حور	سجود عتبه او افتخار جن و ملک
که هست از غم لبش بند و ظهور	تبارک الله زهی رفعت بلند قی
زمین ز بخت بهایون خویش محسوس	فلک طالع ناسا گار سرگردان
بود ز نسبت ذات خویش عرش نفور	ز نسبت قدم او که یافت از معراج
ر بوده از سرگردان کلاه کبر و غرور	ز فیض نسبت ذاتش زمین بناش و خور
ز جاه و منزلت آسمان خجل از دور	ز حسن صورت و معنی او ملک حیران
خیال طلعت او آفتاب و ز نشور	که انجالی که بروی کند نظر که بود
گرفته اند کم خویش و خلد و خود قصور	لطالبا و صالحش بهین که چو از شوق
خیال سایه او آفتاب عالم نور	نظر شمع خوش اشک چشم مبتالی
و در تجلی طور از نواصی جمهور	ز فیض خاک سجود درین بروز خرا
فتد بگردش گردون هزار گونه فتور	اگر نه شوق طوفش بدار کار بود
ز شمع عارض او نور مهر و منه ستور	بزرگ نور کو اکب شود ز بر تو روز
اگر آفتاب به پروا نکند شود مشهور	ز دلفریز بی شمع جمال او چه عجب

بوصف شمع جمالش بزرگ محی چمن
 حسیض عقبه او اوج کاخ عرشین
 بیا و قدر بلندش فلک تجل ازخویش
 ز خاک در که او دیده جهان روشن
 تعلق جبهت از یکدگر شدی معدوم
 غلام در که او خواجه زمان زمین
 کنند اگر بریاض جلالتش پروا
 ز ذره ذره خاکش صد افتاب دمد
 اگر تجلی حسنش فتد بکون مکان
 خیال حاسدش از درد فلک گزد
 عدیل او بچنان محکم است اگر گویند
 بچار واد این دم ز بام نظر
 ز بی صفای در و بام مرقدش که بود
 سبحان است این چه مکانی است جلیل القدر عظیم الشان
 نقش مراد گریزی نشسته و شش جبهت را از عرش شوکتش رابطه ملاز از گیسو گین
 ز کارش را از تنگی محل فراخی دایره عدل انهارد کاو گلکاری و دیوایش را
 مکان موج خیز کلهای توابت سیاه از تجلی انوار و دیوایش ظل زمین بیتابانم نظر
 و زشاد آگاههای نقش و نگارش غبار دامن شام گلگون چهره ششمین ما و خوشید که لعل

و در ز صفتی کاغذ بهار جلوه طور
 سجود در که او فی قیصر و فغفور
 قضا از عظمت شانش بجا خود مغرور
 ز سجده در او جبهه فلک محب دور
 اگر تجلی شانش گزفتی اوج ظهور
 ضماش عقبه او نو بهار نخله طور
 فتد بتبارک عرش عظیم ظل طیور
 ز بهر ری که بسویش نموده فکر عبور
 بزرگ سایه شود افتاب طعمه نور
 ز روی وزد ظلمت شب بچور
 که ممکن است وجود عدیل رب غفور
 کند گرش بدل اندیشه مزار حطور
 نکه ز سایه دیوار اوج لجه نور

با گونه زده طریق طلوع و غروب از روشنی سوادش خبر نر از دید قطبالی و جنوب
 خضر خجسته شهر بهار را سیر سبز بختی بجاید اگر نه از فیض شگفتگی فضای دلگشا اوست
 تشنه لب اوادی و را سیر آب چشمه ظلمات اودی بهشت چرا پا لغز تماشاد و بوی آب
 این بهشت شاخ و برگ کرامت اگر نه از زمین بهوار و جاف اوست صبا و تمال حید و رود
 شگام گیری ایغاسی ایگاست صحن طرب خیزش رشته بساط تار و پود نیچ زوگاو
 نقش نگار سقف جداران لقطه نو کوکبیر خانه نقاش سرایه آب رنگ فصل بهار

تعالی الله چه فرخ بارگاہی است	که بر تعظیم او گردون گواهی است
فلک گرم طواف آستانش	ملک نحو سپاس پاسبانش
نگاه مهر و ماه از سقف و دیوار	برنگ چشم منتالی شر بار
شود هر دم ز گرد راه زوار	زمین زیر فلک دیگر پدیدار
حفیض آستانش اوج افلاک	حریش منتهای سیرادراک
رخ زوار او از حبلوة تور	بهار الکر شاخ نخله طور
چه زد شوق آتش اندر سینه جمیع	که شد تار نفس بهار شسته شمع
ز نور افشانی بام و در او	شعاع مهر و مه خار و خش کو
ارم خار و خش صحنی سرایش	نسیم روضه رضوان هوایش
ز قند لیش سواد صبح روشن	فروغ مه غبار کوی و بزمین
بهار افسانه صحن حرمیش	دم عیسی محاکات نسیمیش
بهار از هر در و دیوار در جوش	بیادش جنت از دلهای فراموش

<p> نظر گلرنگ مهتابی بپادشش شده باز چکه شکل تری از وی گلستان حرفی از نقش و نگارش نظر تا موج خیز لاله زار است سحر آئینه وار چهره شام که شد عرش برین فرش پایش ید بیضا کف از تحریر صفش جبین فرسود محراب دعائش زده خورشید سر از پشت دیوار بیادش سینه با سپر شسته لوز سواد افروز نقش لوح سپها ازل ستم کوی عطایش سخن از عطر سن حاصل مشک سپهر از لجه جودش جبابله شود خورشید دایه سینه روز شب حرمان بیادش لیلیه لفظ بباطن باز کرد و ظل اشیا ز قهرش باغ رضوان آذر آباد </p>	<p> بیاض صبح روشن از سوادش طر از عرش ظل کرسی از وی فلک قندیلی از سقف وحدتش بساط از بس طرحش بهار است ز دین پردنای هر در و بام تعالی اندر هی قدر مکنشش نفس عیسی دم از تفریر صفش قضای حلقه در گوش رضاش بیا و عارضش اندر شب تار ز تو صفش زبانه شعله طلوع ز خاک آستانش چشم نمی ابد حرفی ز طومار سنایش حدوث از بحر علمش ساحل خشک ابد از خیمه جایش طنابله شود صبح رخس گر خاور افروز خیال از طلعت او مطلع فجر فتد گرسایه اش بر چرخ خضر ز نفوس روی عصیا خا و آبا </p>
---	---

فلک سرمایه دار از مایه او
جهان از سایه او در وجود است
زمین و هر چه در وی خاک بالتر
جهان را آستانش قبله جهان
خدا از هر دو عالم برگزیدش
طلسم از سایه او ساز دادند
اگر بودی تنش از آب از گل
نه پندارم که او از آب خاک است
چهار ارکان آن شاه منظر
بلفظ اندر محمد پنج شرف است
یکی ذاتش عناصر چهار گانه
یکی اگر دسی زین چار آواز
نمیدانم بهم شان نسبتی چیست
مگر خود این قدر دانش پسند است
بسیارش اگر مرکب می توان گفت
بروهم بر به اصحاب پاکش
درو و جنت حق جاود آباد

کواکب لوزبار از سایه او
فلک بر آستانش در سجود است
سپهر و هر چه بر وی در هوایش
طوفان آسمان را شتر ایمان
سراپا رحمت خویش آفریدش
پس آنکه عالمی نامش نهادند
بهر شخصی مشغول میشو و غفل
که بسم او چو روح از سایه پاک است
البوکر و عمر عثمان و حیدر
نهفته اندر سن را ز شکر فست
درین پنج آمده روشن زمان
جواب از دیگری ز آفت باز
درین محفل گرامی منزلت کیست
که ترتیب بساط ساز میداد
بترکیب مرتب می توان گفت
که بودند از پی ملت ملاکش
سلام از ماهی شه ارمان باد

اما بعد سپردن اشرف نعمت ترا به قضاوت و اختیار افروخته با که درین زمانها اقرار

که بسیار تو جهاد او گیتی پناهنده فلک بارگاه اسکند شکست دارم جمشید کلا فریدون
 علم ناسید طر اعطار بدیر فلک بارگاه شریاسر سیر سند طرا یو اجا و جلال صد نشین جبار بار
 بیت و اقبال حاشی شریف ناکون حنیف مروج احکام شریعت غراموس ساهلت
 پیوست سینه متبع ملت حنیفیه قلبه اربا تحقیق کعبه اصحاب تدقیق و احقاق علوم عظمیه
 کاشف قایق فنون لعلیه ملک العلماء رئیس الفضل مستظهر احکام دین متین ایلر مومنین بزرگوار
 یمن الدو وزیر ملک نوا محمد علی صاحبها صوابها صوابها لک زالی السنه الحاکمین کما الشریف
 محمد او کوه العالیاموید که آواز همه اهل فضل و کمال بمنیر باجود انشال و سیر گوش
 چرخ مدنا و صد اکوس نام بذل نوا الش از جالبقا تا جالبسا جوهر شناسی تملش هر ذره زمین را
 دعوی خوشیدی کرسی بین او خیر و خاشاک کوی انش را تا کسا سپهر آخلد برین ابد
 نعمه جانو ابلت هنر از قبوش شهر و کما کی ده شد و صد و صد هنر که از هر در و درو
 روز گایدیدار ابلدی پا قدر شناسیش آشکارا نسیم عاطفتش جلوه و زریه گل را هوای
 غنچه دست و غنچه اشگفتگی گل و سیر طوالتش السبلین و الا مقام شری طلوع سبیل یمن بهر اوج
 سلسله اتباعش را با ملت حضرت خیر الانام احکام را طبع متابعت لیک با پایا از قدر او
 هنرش فیه از خشانی افتابانه کس با را و از افتضای جوهر شناسیش قطره را مد و خبر
 بحر محبت و عامه موقوفه انساب و فطرت ناعانت چند کشف مشق و زیند نایبین
 ستود لکس بر صفه روزگار کشیده اینک از پیر خوشاش هم آغوش تجلی نور و نور از رو
 سیاحتش عالم غیب در حضور از شهرت قدر و دانش حاتم الفضول خرمی معرو و از آواز
 جوهر شناسیش جهان بسبب انشغوف کمالش اوج شریا حنیف شری صفت تیر را

روشنی صبح تیرگی مساذره را و خشالی آفتاب گهرنه از جو ششاسی عطای است
 ابر خرد را در سخاوت خاتم جبر اهل گفتگو است دست تملش را فراخی دامن به گهرنه
 متعجبی حال ابر نیسیا از کف خودش چرخ عرق نیز خجالت انفعال است عرض شوکتش را
 تجمل سلطان الاتبا اثر طلوع آفتاب به ثواب و سیاه و دست نوازش با ابر نه کار ابر بهار
 با ست گلشن روزگار یاغ و دلش را سده و طبعی گبیانی رو و شجره ابر تملش مرز
 سبزه بهر خوشه بگویندش را پیرایگی کان گهرنه خلاف استیجاب آفتاب ز رخشی و در
 چرخه شیه در معرض عتاب گلشن خلقش را شگفتگی فصل بهار بر پرده کرم خزان
 روز باز از گلشن را سو عالمی سرمایه نقیص و زیبا با جاره مکرش تمنای عالمی
 پیش خرمید حصول بهین و عاشق انعام حیا نسیم گلزار طریخ نیز قبول تصور برق
 قهرش کوه اشتعال جبل النار و تجلیل نسیم لطفش خزان آب و رنگ فصل بهارین
 طراوت نسیم توصیفش گلین سخن را نشود نمای شاخ و برگ سنین و شهبود
 و بتاثیر هوای لغز لفتش گلشن بیان را آب و رنگ بهار شجره طور

فلک را فخر از خاک ره او است	جهان را قبله جا و درگاه او است
بهار از زمزم او رنگین شمال	خزان از رزم او زبر جمال
حدوث از ساحل علمش خن و خار	کفی از بحر خودش ابرمد رار
سحاب از بحر خودش آب و جو	بهار از باغ خلقش رنگ بر و
فلک موجی ز دریای نوازش	زمین خسته ز مشکوی حلاش
ز قسطاس سخاوتش کوه پاستک	فضای شش جبهت باش تنگ

<p> چاقش حمله مرگ مفاجات کنندش کوه را از جبار باید سنانش کوه را پهلوشگا فد دعای دولتش و در نفس است فلک با سر بلند ی جاگیر او بدالش را از دار چرخ فیروز بهار از عارضش وقف بیاختا بهار از خاطر بلبل فراموش ترازوی عطایش کوه قیطر شود خورشید داغ از افسر او جهان را فترده عیش و طرب داد که بر کام دل او دسترنیست ز صنعتگاه فیضش مهر زکار هوس در سینه نغمه اشود خون کفنی نه چرخ از بحر کمالش جبین آئینه دارش ماه انور زموی او تماشا سنبستان و قوا از و عده او صدقه پیش </p>	<p> حسامش چهره پرواز مکافات اگر از خشم با خود بر نیاید اگر بر روی او پیوده لا فدا جهان را کنز نوالش و ستر است ز که نامه جهان فرمان بر او بطاعت آفتاب عالم افروز نگستان از رخ او داستا نخوا شود گر قصه حسنش کند گوش محبوبت او عرش قرواط سر عجز آنکه ساید برد او سختیش تا نقاب از چهره بکشند ببهد دولت او بیک نیست ز ابر وجود او نپسان گهر بار زند گرتکیه تمکینش بگردون زمین یک آجر از کاخ جلالش رخ او مطلع خورشید خاور ز روی او نظر ریشک گلستان هیار او از و در قبیله شورش </p>
--	---

گراز خورشید و مه قمرش بر تباب
 فتد گریز فلک ظل و قارش
 حسود او که ناپاک و پلید است
 ز فطر لطف و احسان عییش
 فدای او کند جان هر که دارد
 چگونم در دعای او که چون باد
 بود تا بر فلک تابنده اختر
 بود ساز سخن تانفیه انگیز
 بود تا صبح را پیرانه نور
 خداداد و مضمون از هر گزینش
 لفضل خاص و لطف بیکرانش
 ز ملک دولت و اقبال اولاد
 ز ریخ دهر و آسیب زمانش
 بحق سرور اولاد آدم
 الهی هر چه گویم در دعایش
 بحق آل و اصحاب پیغمبر
 دل از اولاد و دوست و دشمنش
 لفضل دولت آن نخل امید

ز چشم ابر ریزد اشک همتاب
 بیک آئین دهد و اتم قرارش
 نکو هیده تر از شمر و نیزه است
 که آمد حجت خلق غطیسش
 نثار او نشد آن سر که دارد
 زد و در آسمان عمرش فزون باد
 جهانش سر بسر باد اسخر
 حریم دولتش باد اطرب خیر
 غم و اندوه باد از خاطرش دور
 یکام دل کند فیروز مندرش
 کند از هر چه خواهد شادمانش
 همیشه دارد پیش دل در جهان
 بحفظ خویش و ار دجاودانش
 مکرم داردش از هر مکرم
 پذیر آنگه حسب مدعایش
 که هستند از همه ابرار برتر
 ز بند ریخ و غم آزاد و آرش
 گرامی را گرامی و ار جاوید

هر آنکو دوست دارد ملت من | بگوید با من آیین ثم آیین
 گوید جلالت قدر و عظمت شما علوم دینی که از دیرپا روز حقیقت زوال
 افتاده بود با وج کمال سیده و از شعاع جهان افروزش حست قلوب را
 اسلام و دین مطلع انوار صدق یقین بر دیده گشاید به حدیث و
 تفسیر از غایت شادابی که دارد شاخ و برگ حدیقه فروزین و خاشاک
 کوی خزان است او سر و شمشاد فروع و اصول را که اصل و فرعش از اوج
 نضیف سماک و سمک سر بر آورد تا زنگی سدره طوبی پیر مردگی مهر و آبان
 منهل علم قایده که آب پر تو سلسله اش دیده سپهر بزرگ خفاش در خیرگی است
 صفای چشمه ماه نور شید سر مایه کرده و رستا و میرگی علم سیر که عظمت شانش
 چپا شده را سلسله صولت از هم گسسته کمان تفاخر و مباهات از طاق بلند
 او نیکه سر صفا نظری از مشاهد حسن و خوبی بکار افکار پائمال غنچه و دلا
 و هرا بل بلینش بشوق تماشا می جهان خجرات غوامض اهرار سر اسیر گردد
 کوی وصال بارگاه تمداند بدو ظهور گویند اسلام تا غایت علوم دین را
 این چنین و آن و رواج روز افروز که نیست شهرت از اوقات قاف رسیده
 و عیبی از طوایف ملوک اسلام عرب و عجم از سلف تا خلف کسی نشنیده است
 که بر کی را از زمره علما و طوایف که در ملک ملت منسلک اند و در مشرب
 در مقام است منتهیات کید بلین است که بر کی اقدر و دستگاو خودش هرگز
 آینه عیسی داشته با و اصل حضرت و کشف غوامض آن دقیقه از وقایع حق

فرونگذارد و در استکشاف رموز و اشاراتش بقل جید را سزانه خوشنوی
 و رضای اقدس شمار و سیما تفتیح آیتا و تصحیح مباحثی آن تحقیق موش و تطبیق
 آن با دفع توهمات و ابیه کافه خلائیق عموماً و طایفه اسلام خصوصاً که بسیاری
 ازینان از اکثر احکام و امور دین خویش بی خبرند باطنی که بکار بند
 باسانی تواند شد ما مورترند عالم بی مثل فاضل همه دان علامه عصر و جید
 جامع قوانین معقول و منقول حاوی سیاتل فروع و اصول مخزن اسرار کونی
 الهی نظیر معانی غیر متناهی عارج معارج علوم عقلیه معاهد معاصد فنون نقلیه قد
 علمای نامدار زبده فضلی روزگار فخر العلماء اسوة الفضلاء علامه
 زمان فهامة و در امور دانا مولوی محمد نجف تعلیحات صاحب اکسیت
 کمالش از مشرق تا مغرب سیده و شهرت علم و هنرش از خاور و باختر سرشته
 اکابر علمای زمان اباصغر تلامذه اش نسبت مقارنه ماه با آفتاب عالم افروز
 و اعظم فضلی چهار اباد الی محفل افاده اش مناسبت کرم شتاب
 بارشونی روز نسبت نامزدش سرآمد و فضل را سرمایه غرت و افتخار و
 استفادۀ خندیش اکابر علماء را دلیل وقوع و اعتبار خندیش به گشته و اوست
 و نظم و نشرش همه جواهر آید به تصور بلند می فکرش ضعیف سمک اوج سما
 موجب خجالت و انفعال و تبخیل غور نظرش بلندی شریار ایلستی شری سرما
 اوج کمال کمال گهر بارش از نسبت انبیا ان افعال تهمت تنگناگی معانی و مضامین
 نظم و نشرش از بلند نشره و شعری شهرت همسانگی گلشن طبعش از آرد و شاد

اودی بهشت و خور داد و جوش و نهال قلنس را از مهر و آبان طر او ایام و نیل
 هم آغوش به تعارف امانت قطره را مد و جز بحر محیط و دگر و تشبیه بجانش خورشید را
 تابش سپهر اضطر اعجاز رحل انزل ابد از جا آمد و جز تراکم امواج طوفانی
 و عالم جودش را سلسله سبقت از گیم گسیخته تراکم افواج معاتبه و جوش ذر را در حشا افتاب
 ماسه تنگ و تینقش شام باشنگاه افروزی بحر کائنات را و خلق را با افروزی
 خوش اثری فصل بهار را با جنس نبات و تواضع را با طینتش امتزاجی که طبایع
 متضاده را بدوات کائنات خامه گوهر افشانش را نقطه نو کبریه مکرر
 محیط دایره کمال و طبیعت و قافش را سواد ساه مطلع آفتاب عالم خیال

بحر علمش گریه بر وسع گهر و موجش
گر کشد در دیده خود نیز از خاک درش
از صفای طینتش حرفی رود و گریز
گلشن گلکش بهار افروز شاخ نخل طور
این بنیان را که بار ز فیض ملک او
سایه کوه قارش گرفته بر آسمان
حاسد جایش اگر بچهره گردد و با بهر
از نسیم باغ خلق او شود گریه و
تا بگوید هنر بر آن قدر و منزلت

الكتابي حبيبته انفسهم استبدلوا كثر شوق القلوب ربياني

الى يوم البعث والنشر بايد و دلائل طبع و بر اين فاعقل و نقل و اقبال جمهور
 فلا سغه که به پندار اقتناع خرق و التيا و ابرام و به که مستلزم انکار معراج حضرت نوح
 کانتا عليه السلام و صلوة است لغو و با تسلسل و انفسهم بحقیقت قدرت کامله
 مطلق بی نبرده از جاده مستقیم شرع الهیه بوسایل انبیا و رسل صلوة الله علیهم
 علی نبیا و علیهم اجمعین از معارج حکمت قدسیه مصالح امور خدایق رنگ نبر و اندیشه
 و بر تافته اند و باتباع خرافا و بهیه و تخیلات اهریه که بسعی او هام فاسد و پاختیالا
 کاسده بزرگ عنکبوت بلعاب چرب زبالی خود مانسج بر نسج با اندریات
 تشطیح بمیدان تفصیح بر افراخته خلقی کثیر را به تبعیت خود مانسج استقامت
 ساخته از راه خنری دنیا و الاخرة بدار البوار او بار شافتة اند لغیا
 لاخلایق عموما و للمسلمین خصوصا با وجود کثرت موانع و قلت فرصت از دیگر
 مشاغل ماموری و او امر ضروری بر چند اقتضالا المحکم بطریق ارتجال و ردت
 سه روز نگاشته اند و با استخراج روایا صحیح و استنباط آنها از کتب معتبره
 توفیق و تطبیق یکدیگرش بدلائل عقلی و نقلی که بهر یکی از سببها انفراد کسی را که
 میآید آتش امتیازی داشته باشند دفع او تمام قاضی شکوک و شبهات
 و از احتیاطا جمیع ساوس خطرات لوای تفرید بر افرشته است تا آنکه بغور نظر
 و ملاحظه نمایند بی شائبه کاف زبانی این احواف بیکر اینک فطری و فطریه
 و خورشید در ذره خزیده الحق ایجازش منبع دریا عمان است و انما این منبع ملاحظه
 و دشمنان و عصا و بلا غشش که سپیدش منتها منبع علما و روزگار است بزرگ و صریح

از چهره صبح صادق بیدار سبحان الله این چه روضه است طرب پیر او
 حدیقه نشاط افزا که شمع ریاحین مضامینش لعطسه اعتراف دماغ منکرش
 از ماده فاسده انکار پاک ساخته تماشا آب رنگ گلهایی و آیتان اهل شکو را
 از خود درو طه تحیر انداخته گفتگی ریاحین مضامینش اهل بلینش اسرار و نشاط
 و سرور است و کور سوادان را راجحه طرب خیزش پیرانه کشایش امور

سوادش تو تیا می دیده حور	بیاضیش تو بهار نخله طور
عبارتس ز مضمون دل آویز	بزرگ ساخت گلشن طرب خیز
ز فقراتش که سر جوش بهار است	فروغ جلوه طور آشکار است
ز خطش سرمه پر در چشمینش	بیاض صفه صبح آفرینش
سوادش تو ز چشم لیل القدر	بیاضش آب رنگ مطلع فجر
ز صفحاتش بزرگ صحن گلزار	بهار جلوه ایمن بیدار
ز شعرش اوج شعری رنگ لبه	ز نشرش نشره را گوهر شکسته
ز صفحاتش نظر محو گلستان	تماشا از سطورش سنبستان
حروفش تو نهال گلشن ناز	نقاطش خال روی شایه راز
خطش سر خط حسن به چینیان	لبخونی دام زلف نازنینان
ز گلشن کاری انداز تحریر	بهار باغ رضوان خط تشویر
ز تحریرش عیان حسن مضامین	چو در تاریکی شب ماه پروین
بسط صفحه عکس روی اسرار	چو مرآت از نقوش خط پدیدار

فروغ مهر و ماه گیسته افروز
 کشت تا خازه بر روی شب روز
 سوادش سرمه چشم جهان باد
 مضا مینش طرب خیز جهان باد
 بارک الله نقش خوبیش چنان بر کرسی نشسته که بطوفان حوادث روزگار
 تا انقراض سلسله لیل و نهار آب رنگش از هم تواند ریخت و دلائل و
 بر اینش بد آنگونه رنگ استحکام نه بسته که بر صراطی است تا انقطاع
 رابطه زمین و زمان سلسله استقامتش از هم تواند گسخت آری بنا
 این جدیقه طرب خیز و اساس این گلشن نشاط انگیز که ریاحین مضامین
 شگفتگی گلهای باغ فردوس در کار است و از ثمار و ایات را تا زنگی
 و بک سدره طوبی در کنار بسال منهل تحقیقش که مصفا تر از چشمه کوش و
 سلسله اشوز زمین خاطر فرد و سرشان طرب انگیز به گلزار خلیل بریا
 اعجاز صد اطرا را نخواجده کانتا منقرض موجود احمد مصطفی محمد بنی سید المرسلین
 خاتم الانبیاء علیه و آله و سلم التنا که نظام کارگاه هستی منوط بوجود ذات
 تقدس صفات اوست و ظهور این بهر نظام هر نفس و آفاقی مربوط
 بفضیض سطوع کواکب میسر و بر کات او صلی الله علیه
 و علی الواعی به و اتباعه اجمعین الی یوم الدین آمین ثم آمین
 انصر علی
 که جامع المکارم و الفضائل حاو الکمال است و التنا فی فاضل همه و انستون شین
 المعنی فایق دریا مروت افهم لودعی بکاماب کشاغوا مض علوم و فنون هر عربی

وفارسی سرآمد شعرار روزگار در خدایت و حکمت افتخار اطباء بل حکماء اعصار حکیم
 مولوی محمد سلطان محمود صاحب زاد محبت قدیم شای گزین بی الحال مقیم تو تک در ملک
 متنما بارگاه اقبال نپاه بندگ عالی حضور و الا ظهور عا جتا معالی القاء لواء صبا بباد
 و ام قبالهم احب الهم و الی ریاد ار الاسلام محمد آباد عرف تو تک نشر افزائی بی شکست نظم
 فتوحات امیر که زمان خلافت حضرت امیر المومنین الناطق بالصدق و الصواب عمر بن الخطاب
 رضی الله تعالی عنه ایمان یار ابرهه شد و اعلام اسلام با سر به بلند ی کشید مامور
 و لالی ابدار و در شاهوار سخن در رشته نظم فارسی می کشند اندک
 لفضل این پاکیزه نظم را بخیر و خوبی با ختام سر مایه پیود و بهر وری ساز
 و در مایه میمنت باز کند و این و الا سخنور را بمصداق نشان
 مختطفی و بهر و دارا و اللهم آمین تجربه سید سلیم خانم النبیین صلی الله علیه و آله
 و بهر جمعین برین بخشش نامیده تذکره شوق القهر معجزه حضرت خیر البشیر بر گاشتهند

غلط نامه کتاب تذکره شوق القمر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵	۳۳	نبواب	بنواب	۵۳	۱۸	لبید امعراج	لبید امعراج
۹	۷	غیبت	غیبت	۵۳	۱۵	فیما یدن	فیما یدن
۱۰	۱۲	ذکر الاخری	ذکر تنکیم الاخری	۵۶	۱۷	عربی	عربی
۱۵	۱۵	مرکب	مرکب	۵۷	۹	شعر	شعر
۱۷	۶	از پس	از پس	۵۷	۱۵	لقد	لقد
۱۹	۲	لحقی را را	لحقی را	۵۸	۱	رساله	رساله
۱۷	۸	مستلزم	مستلزم	۵۹	۱۲	محیط	محیط
۲۳	۱۰	المنراد	المراد	۶۰	۱۳	وهو الفاضل	وهو الفاضل
۱۷	۱۶	فما ذا	فما ذا	۶۲	۱۳	انذوم	انذوم
۲۹	۱۱	فما ذا	فما ذا	۶۲	۱۵	تقدیر	تقدیر
۳۱	۱۸	موضوع	موضوع	۶۵	۱۶	وزنمروز	وزنمروز
۳۷	۳	ازین این	ازین	۶۶	۱۱	بار کشاد	بار کشاد
۱۷	۸	نا بدید	نا بدید	۶۷	۲	خبر	خبر
۳۸	۳۳	ما خود	ما خود	۱۳	۱۳	کسی دران پنج	دران پنج
۱۷	۱۵	ما مقصفا	ما مقصفا	۶۹	۴	جاوید مانده	جاوید مانده
۳۹	۱۲	بدیتر	بدیتر	۷۰	۱۱	ساسو رفتار	سیاس رفتار
۴۰	۱	زمانی	زمان	۷۲	۱۱	برگزشت	برگزشت
۱۷	۴	سلاف	سلاف	۷۱	۵	مصرف	مصرف
۴۲	۷	فرقه	فرقه	۷۱	۱۸	رذایای	و فرایای
۱۷	۱۸	نالی السوید	علی السوید	۷۳	۱۷	فراز برده	فراز تر آده
۴۳	۱۳	لبسگافت	لبسگافت	۷۴	۱۱	نیاروان	نیاروان
۴۶	۸	اللهم اشهدوا پس	اللهم اشهدوا پس	۷۶	۱۲	به بیدای	به بیدای
۴۷	۲۷	بر بهیم	بر بهیم	۷۷	۱۶	اهل ایمان	اهل ایمان را
۱۷	۱۰	تفصیل	بالتفصیل	۷۷	۱	موجوات	موجوات

CALL No. { ۲۳۱۵۴۳۰۰
 ۲۳۱۵۴۳۰۰ } ACC. No. ۹۹۰۵.....
 AUTHOR.....
 TITLE.....

۲۳۱۵۴۳۰۰ ۹۹۰۵
 تذکرہ مشق القلم

Date	No.	Date	No.

MAULANA
 AZAD
 LIBRARY



ALIGARH
 MUSLIM
 UNIVERSITY

-:RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.